هو العزيز

أربعین

در فرهنگ شیعه

تألیف

سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

حسینی طهرانی، سید محمد محسن ۱۳۷۵ ه ق.
اربعین در فرهنگ شیعه / تالیف سید محمد محسن حسینی طهرانی ـ قم: عرش اندیشه، ١٤٢٦ ق.
۱۱۷ ص.
کتابنامه: ص . [۱۰۹] ـ ۱۱۷؛ همچنین به صورت زیرنویس.
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
شابک: ۳-۸-۹٦۲۵۲-۹٦٤ ISBN: 964-96252-8-3
۱. حسین بن علی علیه السلام، امام سوم، ٤ ـ ٦١ ق. ـ ـ اربعین.
۲. چهل (عدد) ـ ـ جنبه‌های مذهبی . الف. عنوان.
٤ الف ٥ ح/ ٥/ ٤١ BP

أربعین در فرهنگ شیعه

تألیف: سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی
ناشر: انتشارات عرش اندیشه
نوبت چاپ: اول / ١٤٢٦
قیمت: ۸۵۰ تومان
تعداد: ۳۰۰۰
چاپ: عمران
شابک: ۳-۸-۹٦۲۵۲-۹٦٤

فهرست مطالب و موضوعات

فهرست مطالب و موضوعات

أربعين در فرهنگ شیعه

عنوان **صفحه**

مقدّمه

۱۳ ـ ۲۳

شامل مطالب:

فصل اوّل: واژهٔ «اربعین» در فرهنگ اسلام

۲۷ ـ ٤٦

شامل مطالب:

فصل دوّم: فلسفه قیام حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام

٤۹ ـ ۷۲

شامل مطالب:

فصل سوّم: اختصاص «اربعین» به سیّد الشّهداء علیه السّلام شعار شیعه است

۷٥ ـ ۱۰٦

شامل مطالب:

مقدّمه

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمدُ للّه ربّ العالَمین

و الصّلوة علی أشرفِ رسله و خاتم سُفرائه محمّد و آله الغرّ المَیامین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین

هر مکتبی در محتوی و هویّت خویش ترکیبی است از اصول و مبانی علمی و عملی، و نمادهائی که از آن به شعائر و مظاهر متمایز و متشخّصهٔ آن مکتب تعبیر می‌شود.

در «لسان العرب» دربارهٔ لفظ **شعار** چنین می‌گوید:

و الشِّعارُ: ما وَلِیَ شَعَرَ جَسد الإنسانِ دونَ ما سِواهُ مِن الثّیاب، ... و الدِّثارُ: الثَّوبُ الّذی فَوقَ الشِّعار. ... و فی حَدیثِ الأنصار: أنتُم الشِّعارُ و النّاسُ الدِّثار؛ أیْ أنتُم الخاصّةُ و البِطانَة.[1]

«**شعار** به کسرِ شین به لباس زیر که چسبیده و مماسّ با بدن است گفته می‌شود؛ بخلاف **دِثار** که به لباس رو اطلاق می‌شود. و در حدیث چنین آمده است: شما ای جماعت انصار شِعار هستید و سایر مردم

۱ـ *لسان العرب*، ج ٤، ص ٤١٢

دِثار؛ یعنی شما جماعت انصار از زمرهٔ اصحاب خاصّ و سرّ می‌باشید.»

... و الشِّعار: **العلامةُ فی الحَربِ و غیرِها. و شعارُ العَساکِر: أن یَسموا لَها علامةً یَنصبونَها لیَعرفَ الرَّجُل بها رُفْقَتَه.**

... **و شِعارُ القومِ: علامتُهم فی السَّفر ... و الشِّعار: العلامةُ.**[1]

... **و شِعارُ الحَجّ: مَناسکُه و علاماتُه و آثارُه و أعمالُه، جَمعُ شَعیرَة، و کلُّ ما جُعِل عَلَمًا لطاعة الله عَزّوجلَّ کالوقوف و الطّواف و السّعی و الرَّمْی و الذّبح و غیر ذلك؛ و منهُ الحدیث: أنّ جَبرئیلَ أتَی النّبیَّ، صلّی الله علیه (و آله) و سلّم، فقالَ: مُرْ اُمّتَكَ أن یَرفَعوا أصواتَهم بالتَّلبیَة فإنّها من شَعائر الحجّ!**

... **و قال الزَّجّاجُ فی شَعائر الله، یُعنَی بها جمیعُ مُتعبَّدات الله الّتی أشعَرَها اللهُ أیْ جَعَلها أعلامًا لَنا، و هی کلُّ ما کانَ من مَوقف أو مَسْعًی أو ذِبحٍ.**[2]

«**شعار** به علامت در جنگ و غیر آن گفته می‌شود. و **شعار لشکر** علامتی بود که لشکریان نصب می‌کردند تا سربازانِ خودی را از دشمن باز شناسند. و **شعار قوم** به علامتی گفته می‌شود که آنها با خود در سفر حمل می‌کنند (مانند پرچم و غیره). و بطور کلّی شعار بمعنای علامت و نشانه است.

و **شعار حجّ** عبارتست از مناسک و نشانه‌ها و آثار و مواقف و اعمال خاصّ حجّ که آنرا از سایر عبادات متمایز می‌کند، و آن جمع شعیره است؛ یعنی هر عملی که به عنوان شاخص اطاعت امر الهی

۱،۲ـ *لسان العرب*، ج ٤، به ترتیب صفحات: ٤١۳، ٤١٤

قرار گرفته است، اعمّ از وقوف به عرفات و مشعر و طواف و سعی و رمی و ذبح و نظائر آن.

و از این باب است روایتی که وارد است که جبرئیل خدمت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم رسید و عرض کرد: به امّت خود امر کن که صداهای خود را به تلبیه بلند کنند، زیرا تلبیه از جمله شعائر حجّ است!

و زجّاج نیز همین معنی را در مورد مناسک و شعائر حجّ قصد نموده است.»

در «لغت نامه دهخدا» گوید:

شعار: نشان و علامت. نشانه گروهی از مردم که بوسیلهٔ آن یکدیگر را شناسند. نشان و علامت سلطان یا امیر، یا خرقه‌ای چون عَلَم سیاه یا سفید، و یا کلمه‌ها که طریقه و آئین او را نمودار سازد.

عربهای زمان جاهلیّت در میدان کارزار شعارهائی می‌دادند که مناسب با اوضاع روز بود؛ مثلاً در جنگ اُحد سپاهیان مخالف اسلام بنام دو بت خود **عُزّی** و **هُبَل** فریاد می‌زدند، و قبیلهٔ تنوخ در حیره **یا آلَ عبادِ الله** می‌گفتند.

پیغمبر اکرم شعار مهاجرین را **یا بنی‌عبدالله**، و شعار اوس و خزرج (انصار) را **یا بنی‌عبدالله** و **یا بنی‌عبیدالله** قرار داد؛ و سپاهیان اسلام را **خلیل الله**[1] می‌خواندند، و بعداً نیز به مقتضیات روز شعارهائی ساخته بکار می‌بردند ...

۱ـ در «لغت نامه دهخدا» این چنین آمده است، ولی گویا: **یا خیل الله** صحیح باشد.

شعار افکندن: رسم و آئین طرح کردن؛ و شعار ساختن: راه و رسم و علامت خود قرار دادن، سنّت کردن ...[۱]

از بیانات لغویّین و موارد استعمال این کلمه مشخّص شد که به خصوصیّات فرهنگی و آداب خاصّ یک ملّت که آنانرا از سایر ملل و اقوام متمایز و شاخص می‌سازد **شعار** گفته می‌شود.

شعار اسلام عبارتست از احکام و قوانین مدوّنه در این دین حنیف که مانند آن در سایر ادیان وضع نشده است؛ چنانچه شعار مکتب تشیّع پیروی از امام معصوم علیه السّلام و تسلیم و تفویض اختیار و ارادهٔ خود به او و تمکین اراده و مشیّت او در تمام شوائب وجودی، اعمّ از تکوین و تشریع می‌باشد.

بدیهی است که اقوام و ملل تا زمانیکه بر سنّت‌ها و شعارهای خود پافشاری و اصرار ورزند هویّت فرهنگی آنها محفوظ مانده، راه نفوذ دخالت فرهنگها و سیره و سنّت‌های سایر اقوام بر حریم و محدودهٔ اعتقادات و سلوک آنها بسته خواهد ماند؛ و اگر بواسطهٔ اهمال و تسامح و تساهل مفتون و شیفته آداب و روش سایرین گردند، دیری نخواهد گذشت که اثری از هویّت و کیان آن ملّت باقی نمانده، در آداب و رسوم اقوام دیگر ذوب و حلّ خواهد شد.

البتّه پر واضح است که هر ادب و سلوکی پسندیده و محمود نیست؛ و اگر انسان آداب و سنّت‌های یک جامعه را نتواند در مضمار و موازین عقل و شرع قرار دهد، باید آنرا ترک نموده از سنّت و روش

۱ـ *لغت نامهٔ دهخدا*، کلمه «شعار»

عقلانی و ممضای شرع پیروی نماید.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌فرماید: **بُعِثْتُ لأُتَمِّمَ مَکارمَ الأخلاقِ.**[۱]

«یعنی من برانگیخته شدم تا فضایل و کرامت‌ها و ارزشهای والای انسانی را به نقطه اوج برسانم، و آداب و سنن جاهلی را محو و نابود سازم، و سیره و روش مرضیّ الهی را جایگزین همهٔ سنّت‌ها و روش‌های جاهلی و ناصواب بگردانم.»

در مکتب تشیّع حقیقت انکار ناپذیر و محوری ولایت و امامت أئمّه معصومین سلام الله علیهم أجمعین به عنوان قوام، و یا به تعبیر رساتر: فصل منوِّع و صورت محصِّل دین مبین اسلام بحساب می‌آید. در این مکتب گرچه اطاعت منحصراً از امام معصوم علیه السّلام ممضی و پذیرفته و صحیح می‌باشد و اخذ احکام از غیر امام معصوم علیه السّلام باطل و مردود است، ولی مسأله صرفاً به احکام شرعی فرعی منحصر نیست؛ اخذ احکام از امام معصوم علیه السّلام جای خود را دارد ولی مطلب بالاتر از این است. در مکتب شیعه، امام همه چیز یک فرد متشیّع است، و بدون امام اصلاً هویّتی برای مکتب وجود ندارد.

اختلاف شیعه با برادران اهل سنّت صرفاً بخاطر مرجع حکم و منشأ آن نیست، که یکی آنرا از امام علیه السّلام و دیگری از أبوحنیفه اخذ می‌کند ـ گرچه اخذ حکم از أبوحنیفه باطل و عامل بدان معاقَب

۱ـ «تفسیر مجمع البیان» ج ۹، ۱۰ ص ۳۳۳؛ «مکارم الأخلاق» ص ۸؛ «سنن الکبری» ج ۱۰، ص ۱۹۲

و مؤاخَذ خواهد بود ـ زیرا اختلاف در احکام، هم در بین اهل تسنّن موجود است و هم در بین فقهاء و علماء شیعه، و چه بسا این اختلاف به دو نقطه متقابل و رو در رو بینجامد و موجب دو فتوای متناقض گردد؛ چنانچه این مسأله با تدبّری ابتدائی در تاریخ فقه و اختلاف فقهاء کاملاً مشهود می‌باشد. در خود فتاوای اهل سنّت نیز اختلاف فتوی به وفور یافت می‌شود و هیچکدام دیگری را بر این اختلاف ملامت و سرزنش نمی‌کند.

اختلاف شیعه با اهل سنّت بر این است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به دستور خدای علیّ أعلی أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی‌طالب و یازده فرزند او را به عنوان ولیّ و صاحب اختیار و اراده (که ارادهٔ او و مشیّت و خواست او بر اراده و مشیّت ما وارد و حاکم است) بر ما نصب فرموده، و با جملهٔ رسا و پر مغز: **مَن کُنتُ مَولاهُ فَهذا علیٌّ مَولاهُ**[1] به وضوح و روشنی حقیقت و سرّ این انتصاب را بیان کرده است.

رجوع شیعه به امام معصوم علیه السّلام نه به عنوان یک مرجع برای احکام و عالم به احکام و فقه و تشریع است (چنانچه مقلّد به مرجع خود و رسالهٔ عملیّه او مراجعه می‌کند) بلکه به این جهت است که امام علیه السّلام ناموس عالم خلقت و حقیقت فیض منزَل الهی و واسطهٔ بین حقّ و خلق در مراتب وجود و متولّی نظام عالم کون و

۱ـ راجع به روایت (**مَن کنتُ مولاه فهذا علیٌّ مولاه**) به جلد هفتم کتاب ***امام شناسی***، تألیف حضرت علاّمه آیة الله العظمی حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی مراجعه شود.

مربّی نفوس بسمت کمال و نقطه اتّصال ما با پروردگار است. و در برابر یک همچنین حقیقتی باید فانی و محو شد و سر تسلیم در برابر خواست و مشیّت او فرود آورد، و همچون عبد که هیچ اراده و اختیاری از خود در قبال مولی ندارد، اینچنین بود.

اگر فردی امام معصوم را فقط در حدّ یک مبیّن احکام تکلیفیّه که از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل می‌کند بداند، او را در حدّ یک راوی حدیث قرار داده است؛ با این تفاوت که راوی حدیث ممکن است در نقل روایت دچار خطاء و سهو گردد، ولی امام علیه السّلام در این مورد بخصوص مرتکب سهو و نسیان نمی‌شود! و این فرد نمی‌تواند مدّعی تشیّع شود.

بر این اساس أبوحنیفه اگر بیاید و بر فرض در بیان مسائل و احکام اشتباه نکند و مسائل را بطور صحیح در اختیار مردم قرار دهد، امّا همینکه در مقابل امام صادق علیه السّلام مجلس درس راه می‌اندازد و خود را در قبال حضور و وجود آن حضرت مطرح می‌کند، از زمرهٔ شیعیان خارج و در صف مخالفین و معاندین قرار گرفته است؛ زیرا به ولایت امام صادق علیه السّلام که اصل و اساس عبودیّت و دیانت است معتقد نگشته است.

از اینجاست که می‌بینیم بسیاری از عبّاد و زهّاد و اهل صلاح با وجود زهد و تقوای ظاهری و آثار صلاح در حرکت و ممشای آنها، همچون جناب نفیسه خاتون که گویند شصت دوره قرآن را بر سر قبر خویش قرائت نموده است، ولی چون ولایت و امامت حضرت

صادق علیه السّلام را نپذیرفته است ما او را در زمرهٔ شیعیان بحساب نمی‌آوریم و امر او را به خدای سبحان واگذار می‌نمائیم.

بنابراین هویّت و کیان مکتب تشیّع در تسلیم و انقیاد مطلق از امام معصوم علیه السّلام است؛ بنحوی که انسان هیچ وجودی و اثری را در قبال وجود و آثار او مدّ نظر قرار ندهد، و ولایت و ارادهٔ او را در جمیع شوائب وجود و حیات بر سلیقه و اختیار خود ترجیح دهد، و خود را مندکّ و فانی در ولایت و سلطهٔ او قرار دهد؛ وجودی جز وجود او نبیند و خواستی جز خواست و ارادهٔ او نداشته باشد، و از هر فرصتی جهت تحکیم پیوند و علقهٔ بین خود و امام خود بهره ببرد، و فقط در سویدای وجودش امام علیه السّلام مطرح باشد و غیر او را از قلب خود بیرون براند. در این صورت حقیقت تشیّع در این شخص متبلور گشته و در زمرهٔ شیعیان امام علیه السّلام در خواهد آمد، و در حریم قدسی و ملکوتی او وارد خواهد شد و از چشمه معین و زلال او سیراب خواهد گشت؛ و الاّ اگر چنین حالتی را در خود متحقّق نگرداند و از اهواء و سلیقه و آراء شخصی خود، ولو بظاهر موجّه و متشرّع پیروی نماید عمر خود را به تباهی و بطالت بسر آورده، دست خود را از وصول به ذیل عنایت و الطاف حضرت حق کوتاه گردانیده، و هو فی الآخرةِ لَمِنَ الخاسرین.[۱]

بناءً علیهذا بر هر فرد شیعه لازم و واجب است که شعار تشیّع و شاخصه‌های گهربار این مکتب حیاتبخش را هرچه بیشتر و بهتر

۱ـ اقتباس از ذیل آیهٔ ۸۵ سورهٔ (۳) آل عمران؛ و ذیل آیهٔ ۵ از سورهٔ (۵) المآئدة

آشکار نماید. مثلاً واقعهٔ غدیر را که روز تاجگذاری أمیر مؤمنان علیّ بن أبی طالب علیه السّلام به تاج ولایت و امامت است ارج بگذارد، و در إعلان و اظهار و تبلیغ و تشکیل محافل و مجالس سرور و وعظ و ارشاد و تقدیم هدایا و تحف برای خویشان و دوستان کوتاهی نکند، و به یک روز و یک شب بسنده ننماید؛ بلکه چند روز را به این موضوع مهمّ اختصاص دهد. و یا نسبت به برگزاری موالید و ایّام شهادت حضرات معصومین علیهم السّلام جهد بلیغ داشته باشد و از هر فرصتی برای احیاء ذکر و تبلیغ مرام و تجدید یاد و ذکر آن بزرگواران استفاده ببرد.

متأسّفانه امروزه رسم بر آنست که برای فرد متوفّی مجالس یادبود (در هفتم و چهلم و سال و غیره) می‌گیرند و هیچ داعی و نیّتی جز رعایت شؤون و شخصیّات و مصالح و منافع دنیوی بازماندگان و یا افراد ذی نفع در اینگونه امور وجود ندارد. آنچه که از سنّت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و اوصیای گرامیش برای ما بجای مانده است، فقط تشکیل مجالس ترحیم به مدّت سه روز می‌باشد نه بیشتر!

بنظر می‌رسد تجدید خاطر و یاد متوفّی در رأس هر سنه با تشکیل مجالس پر زرق و برق و تبلیغات مضحک و ایجاد سر و صدا، بیش از آنکه موجب ترحیم و مغفرت برای آن فرد باشد، وسیله‌ای جهت ابراز و اظهار و استمرار حیات و شؤونات شخصیّه دنیویّه و اهواء باطله و کسب منافع دنیوی و شیطانی برای بازماندگان و متعلّقین به آن شخص متوفّی می‌باشد. آن مسکین در آن دنیا دارد به کارها و کردار

خود در دنیا حساب پس می‌دهد، و این مساکین در این دنیا از وجهه و شؤون پوشالی و اعتباری او برای خود کسب آبرو و حیثیّت می‌نمایند! توضیح مطلب به این مقدار کافی بنظر می‌رسد و العاقل یکفیه الإشارة.

یکی از شعارها و شاخصه‌های مکتب شیعه مسأله شهادت و قیام حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام در قبال مذهب اهل سنّت و جماعت است. شهادت فرزند رسول خدا به دست پست‌ترین و رذل‌ترین خلیفهٔ امّت اسلام که خود را جانشین رسول خدا جا زده است و با کمال وقاحت و بی‌شرمی به این جنایت افتخار و مباهات می‌نماید. خلیفه‌ای که مورد وثوق و قبول قشر عظیمی از امّت اسلام، یعنی اهل سنّت می‌باشد، و او را در زمرهٔ خلفاء الهی و اُمراء واجب الطّاعة و اولوا الأمر بحساب می‌آورند! فاجعه‌ای که تمام مورّخین از موافق و مخالف، حتّی از سایر ادیان و ملل او را زشت‌ترین و سیاهترین برگ تاریخ حیات بشر ذکر می‌کنند؛ تا جائیکه بسیاری از علمای اهل سنّت بطور کلّی اصل این فاجعه را انکار، و یا انتساب آنرا به خلیفه مسلمین مورد نقض و مناقشه قرار داده‌اند![1]

اربعین سیّد الشّهداء علیه السّلام سند حقّانیّت و مظلومیّت او را

۱ـ «مقتل الحسین» علیه السّلام، مقرّم، ص ۳۱؛ «احیاء العلوم» ج ۳، ص ۱۲۵؛ «شرح العقائد النسفیّه» ص ۱۸۷؛ «الرّد علی المتعصّب العنید المانع من ذمّ یزید»؛ «الاتحاف بحبّ الأشراف» ص ٦٢؛ و نیز «العواصم من القواصم»؛ و «المنح المکیّة فی شرح الهمزیّه»؛ و «سؤال فی یزید بن معاویة»، تماماً بنا بر نقل رسالهٔ «النّصال الخارقة لنحور المارقة» در مجلّهٔ «تراثنا» شماره ۵۰ و ۵۱

در عرصهٔ کشمکش حقّ و باطل نمودار می‌سازد. تشکیل مجالس و محافل سنوی برای اولیاء دین گرچه از اهمّ امور و الزم مهمّات است، ولی برای هیچکدام از آنها مسأله اربعین وجود ندارد؛ و تنها و تنها برای حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام این سنّت و شعار در مکتب تشیّع وضع و جعل گردیده است.

امروز رسم بر این است که برای افراد متوفّی مجلس ترحیم، و یا به عبارت امروزی و بسیار بسیار غلط، مجلس بزرگداشت می‌گیرند و به خیال خود روح آن مرحوم را از این مجلس غریق رحمت و عنایت حقّ می‌گردانند.

در مقاله‌ای که پیش رو دارید سخن از بطلان و عدم امضای مجالس اربعین توسّط شارع مقدّس رفته است، و سعی شده است با استفاده از منابع تاریخی و روائی و تمسّک به سنّت و سیرهٔ اولیای دین، حضرات معصومین علیهم السّلام جوانب این مطلب در حدّ وسع و بذل جهد مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد.

از خدای علیّ أعلی توفیق اهتداء در مسیر قویم شرع مبین و صراط مستقیم ائمّه معصومین علیهم السّلام را برای خود و همهٔ ارادتمندان و شیفتگان مکتب مقدّسشان خواستارم؛ **إن اُرید إلاّ الإصلاح ما استطعتُ و ما توفیقی إلاّ بالله العلیّ العَظیم.**

و السّلامُ علینا و علی جمیعِ عباد اللهِ الصّالحینَ و رحمةُ الله و برکاتُه

قم ـ هشتم ماه مبارک رمضان ١٤٢٤ هجری قمری

سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی

فصل اوّل

واژۀ «أربعین» در فرهنگ اسلام

بسم الله الرّحمن الرّحیم

واژه و مفهوم «اربعین» در جمیع هویّات متفاوته و مصادیق خارجی آن از دیرباز در بین اقوام و ملل مختلف و ادیان عالم محطّ بحث و نظر و توجّه بوده است؛ و هر قوم و ملّتی در فرهنگ خود کم و بیش با این کلمه انس و الفت داشته است. و به عبارت دیگر: این واژه با ادبیّات هر مکتب و مرامی رفیق گرمابه و گلستان می‌باشد، و به قول خواجهٔ شیراز:

سحرگه رهروی در سرزمینی
همی گفت این معمّا با قرینی
که ای صوفی شراب آنگه شود صاف
که در شیشه بر آرد اربعینی[1]

این اصطلاح را در کیش و مذهب اهل باده و ساده گرفته، تا عالیترین و دقیقترین لطائفِ اشارات و ظرائف عبارات اهل کشف و معنی و عرفای عالیمقام می‌توان یافت.

۱ـ ***دیوان حافظ***، طبع بختیاری، ص ۲۰۷، غزل ٤٥٤

در فرهنگ اسلام نیز به مناسبتهای مختلف این کلمه مورد توجّه قرار گرفته است (چه در مسائل و احکام فقهی و چه در مباحث اخلاقی و مطالب عرفانی و مبانی اعتقادی) بنحوی که می‌توان ادّعاء نمود یک نوع رابطهٔ تکوینی و تشریعی برای این مفهوم در فرهنگ اسلامی وجود دارد، و این رابطه و نسبت را در جای جای هر دو عرصهٔ تکوین و تشریع می‌توان جستجو نمود. و به تعبیر دیگر: حقیقت و عینیّت خارجی همین مفهوم است که در نزول به عالم کثرت و تربیت به صورت یک سلسله احکام و قوانین تکلیفی و یا سلوک و تربیت نفسانی از ناحیهٔ شارع مقدّس ابراز گردیده است.

در خلقت آدم أبوالبشر این مسأله مبیّن جهات استکمالی و فعلیّت مقام خلیفةاللهی او شده است؛ چنانچه در کتاب «إحیاء العلوم» از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که:

إنّ اللهَ خَمَّرَ طینَةَ آدمَ بیَدہِ أربعینَ صَباحًا.[1]

و یا به روایت «مرصاد العباد»: **خَمَّرتُ طینةَ آدمَ بِیَدی أربعینَ صَباحًا.**[2]

«خدای متعال طینت و سرشت و ذات انسان را در مدّت چهل روز بپرداخت.»

در کتاب «عوارف المعارف» چنین گوید:

فَمِن التُّرابِ کَوَّنهُ و أربعینَ صَباحًا خَمَّرَ طینتَهُ لِیَبعُدَ بِالتَّخمیرِ أربعینَ

۱ـ *إحیاء علوم الدّین*، ج ٤، ص۲۷۷

۲ـ *مرصاد العباد*، ص ٦٥ و ۲۱۱

صَباحًا بأربعینَ حجابًا مِن الحَضرَةِ الإلهیّةِ، کلُّ حجاب هو مَعنیً مودَعٌ فیه، یَصلَحُ به لِعِمارَةِ الدُّنیا و یَتعَوَّقُ به عَن الحَضرةِ الإلهیّةِ و مَواطِنِ القُربِ.[1]

«پس خدای متعال انسان را از خاک بیافرید و ذات و حقیقت او را در مدّت چهل روز بیاراست؛ تا بدین جهت در مدّت چهل روز چهل حجاب از مراتب اسماء و صفات خود را در وجود او متحقّق گرداند، و بدین واسطه حائز مراتب وحدت در عین کثرت گردد، و جامع بین دو نقطهٔ احدیّت و واحدیّت شود. و در عین قرب و انمحاء و فناء در ذات بحت و صرف حضرت احدیّت، به کثرت اجتماع آثار و صفات حضرت ربّ الارباب متّصف گردد. و بواسطه آن، توطّن و ورود او در دنیای مادّه توجیه پذیرد. و در عین ربط و انتساب به حضرت الهیّه حفظ مراتب کثرت و فعلیّت در او محقّق شود.»

و همین نکته در مسأله بلوغ عقلانی انسان پس از گذشت چهل سال از عمر او در دنیا به چشم می‌خورد؛ و در اشاره به این موضوع در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَبَلَغَ أَرۡبَعِينَ سَنَةٗ قَالَ رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ أَنۡ أَشۡكُرَ نِعۡمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنۡ أَعۡمَلَ صَٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ وَأَصۡلِحۡ لِي فِي ذُرِّيَّتِيٓۖ إِنِّي تُبۡتُ إِلَيۡكَ وَإِنِّي مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ﴾.[2]

«و هنگامی که انسان به مرحلهٔ رشد و شکوفائی تامّ رسید و چهل سال بر او بگذشت می‌گوید: پروردگارا، طریق شکر و سپاس نعمتهای

۱ـ *عوارف المعارف* (ملحق إحیاء علوم الدّین) ج ۵، ص ۱۲۲
۲ـ سوره الأحقاف (٤٦) ذیل آیهٔ ۱۵

خودت را بر من و پدر و مادرم به من الهام فرما! و طريق انجام عمل صالح كه مورد رضا و تحسين تو باشد را به من بياموز! و در ميان ذرّيّه من صلاح و سداد را استوار فرما! بدرستيكه من به تو روى آوردم و تسليم خواست و ارادهٔ تو گشتم.»

در اين آيه شريفه بلوغ انسان را به مرتبه رشد عقلى و قِوام نفس در تدبير و رعايت مصالح و مفاسد در سنّ چهل سالگى مى‌شمرد. و پس از اين انسان از تجربيّات و اندوخته گذشته براى استكمال روح و طىّ طريق سعادت و صلاح بهره مى‌گيرد، نه آنكه به سعه و ظرفيّت عقلانى او اضافه گردد.

و لهذا در «خصال» صدوق از امام صادق عليه السّلام روايت مى‌كند كه فرمودند:

إنّ العَبدَ لَفى فُسْحَة من أمرِه ما بَينَهُ و بينَ أربعينَ سَنةً؛ فإذا بَلَغ أربعينَ سَنةً أوحَى اللهُ عزَّوجلَّ إلَى مَلَئكَتِه: إنّى قد عَمَّرتُ عَبدى عُمراً فَغَلِّظا و شَدِّدا و تَحَفَّظا و اكتُبا عَليهِ قَليلَ عَمَلِه و كَثيرَهُ و صَغيرَهُ و كَبيرَه![1]

«بنده تا سنّ چهل سالگى مورد عفو و مغفرت پروردگار است؛ و زمانى كه به اين سنّ رسيد خداى متعال به دو ملك رقيب و عتيد كه موكّل بر اعمال و كردار او هستند وحى مى‌فرستد: من به تحقيق به بنده‌ام عمر كافى جهت كسب معرفت و بلوغ عقلى عنايت كردم، از اين پس ديگر او در كردار و اعمالش رها و آزاد نيست، بر او سخت

۱ـ *خصال* (أبواب الأربعين و مافوقه) حديث ۲۴ ، ص ۵۴۵

گیرید و هر آنچه از او سر می‌زند کم یا بسیار دقیقاً ثبت و ضبط نمائید!»

و نظیر این روایت نیز در «خصال» از امام صادق علیه السّلام آمده است:

إذا بَلَغ العبدُ ثَلاثًا و ثَلَثینَ سَنةً فَقد بَلَغ أشُدَّهُ؛ و إذا بَلَغَ أربعینَ سَنةً فَقد بَلَغَ مُنتهاهُ.[1]

«زمانیکه عبد به سی و سه سالگی می‌رسد به مرتبه قوام جسمی و روحی نائل می‌گردد؛ و زمانیکه به سنّ چهل سالگی می‌رسد عقل او به نهایت درجه قدرت و سعه و ادراک می‌رسد.»

و بدین جهت چنانچه فردی تا سنّ چهل سالگی استعداد صلاح و هدایت را در خود بوجود نیاورد، وصول به مرحلهٔ سعادت و فوز برای او مشکل خواهد شد؛ چنانچه این حدیث در کتب شیعه و در «احیاء العلوم» وارد است:

إذا بَلَغ الرَّجُلُ أربعینَ سَنةً و لَم یَتُبْ مَسحَ الشَّیطانُ وَجهَهُ بِیَدِه و قالَ: بِأبی وَجهُ مَن لا یُفْلِح![2]

«چنانچه شخصی به سنّ چهل برسد و بسوی خدا بازگشت ننماید، شیطان پیشانی او را مسح نماید و گوید: پدرم فدای تو باد که دیگر رستگار نخواهی شد!»

روایتی است از حضرت رضا علیه السّلام که مرحوم صدوق در «علل الشّرایع» آورده است:

۱ـ ***خصال*** (أبواب الأربعین و مافوقه) حدیث ۲۳، ص ۵٤۵

۲ـ ***سفینة البحار*** (با مختصر اختلاف) ج ۲، ص ۳۳۲؛ ***إحیاء العلوم***، ج ۳، ص ۲۸

عن الحسينِ بنِ خالد قال: قُلتُ للرِّضا عليه السّلام: إنّا رُوينا عن النّبیِّ صلّى الله عليه و آله و سلّم: إنّ مَن شَرِبَ الخَمرَ لَم تُحسَبْ صَلاتُه أربعينَ صَباحًا. فقالَ: صَدَقوا. فقُلتُ: و كَيفَ لا تُحسَبُ صَلاتُه أربعينَ صَباحًا لا أقلَّ من ذٰلك و لا أكثَر؟ قالَ: لأنّ اللهَ تباركَ و تَعالَى قَدَّرَ خَلْقَ الإنسانِ فَصَيَّر النُّطفَةَ أربعينَ يَومًا، ثُمّ نَقلَها فَصَيَّرها عَلَقةً أربعينَ يَومًا، ثُمّ نَقَلها فصَيَّرها مُضغَةً أربعينَ يومًا. و هَكذا إذا شَرِبَ الخَمرَ بَقِيَتْ فی مَثانَته علَى قَدْرِ ما خُلِقَ منهُ و كذٰلكَ يَجتَمِعُ غَذاؤُه و أكْلُه و شُرْبُه تَبْقَى فی مَثانَته أربعينَ يَومًا.[1]

«حسين بن خالد می‌گويد: خدمت امام رضا عليه السّلام عرض كردم: برای ما اين چنين از رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم روايت كرده‌اند كه فرمود: كسيكه خمر بنوشد تا چهل روز نماز او مورد قبول پروردگار قرار نخواهد گرفت. حضرت فرمودند: درست روايت كرده‌اند. عرض كردم: چگونه نماز او به فاصلهٔ چهل روز مردود است نه كمتر و نه بيشتر؟ حضرت فرمودند: زيرا خدای متعال خلقت انسان را در عدد چهل تقدير فرموده است. ابتداء نطفه را در چهل روز قوام بخشيد، آنگاه آنرا به علقه مبدّل ساخت، سپس علقه را چهل روز پروراند، و پس از آن به مضغه تبديل كرد. و اين چنين است اگر كسی شرب خمر كند، اين شراب در مثانه او به مدّت چهل روز باقی خواهد ماند چنانچه غذا و آب و جميع مأكولات به مدّت

۱ـ *علل الشّرايع*، ج ۲، ص ۳٤٥

چهل روز در مثانه انسان باقی می‌ماند، به مقدار همان عددی که اساس خلقت بر آن قرار گرفته است.»[1]

از این بیان حضرت استفاده می‌شود: کیفیّت هضم و جذب مأکولات در بدن انسان و استفاده اعضاء و جوارح از آنها، و سپس مرحلهٔ دفع آنها به مدّت چهل روز طول می‌کشد. و از آنجا که کلیه‌ها وظیفه دفع موادّ زائد بر میزان مصرف و همچنین پس از مصرف را دارند، و این موادّ بواسطهٔ عمل کلیه‌ها در مثانه تجمّع می‌نماید، لذا به مدّت چهل روز می‌توان گفت که غذای مصرفی انسان در یک مکان واحد بتدریج جمع و دفع خواهند شد؛ و بر این اساس نماز فردی که هنوز آثار و بقایای شراب در بدن او موجود می‌باشد مورد پذیرش و قبول خداوند قرار نخواهد گرفت.

و نظیر این روایت در «جامع الأخبار» از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم منقول است که فرمود:

مَنِ اغْتابَ مُسلمًا أو مُسْلمةً لَم یَقبَلِ اللهُ تَعالَی صَلاتَهُ و لا صیامَه أربعینَ یَومًا و لَیلةً إلاّ أن یَغفرَ لَهُ صاحِبُه.[2]

«کسیکه غیبت مرد یا زن مسلمانی را بنماید تا چهل روز نماز و روزهٔ او مورد قبول حضرت حقّ قرار نمی‌گیرد، مگر آنکه آن شخص از او درگذرد.»

و در مقابل این مسأله تأثیر معنوی و ملکوتی این عدد است در

۱ـ نظیر این روایت درباره أکل مال حرام و لقمهٔ حرام نیز وارد شده است.
۲ـ ***جامع الأخبار***، فصل ۱۰۹، ص ۱۷۱

بسیاری از موارد که به بعضی از آنها اشاره می‌شود: در بسیاری از روایات وارد است که: **مَن قَرَأَ الحَمدَ أربعینَ مَرَّةً فی الماءِ ثُمّ یَصُبُّ علَی المَحْمومِ شَفاهُ اللهُ.**[١]

«کسیکه چهل بار سورهٔ حمد را بر آبی بخواند سپس آنرا بر مریض تب داری بپاشد شفا خواهد یافت.»

و یا چنانچه در «خصال» با اسناد متّصل خود از عبدالله بن مسکان از حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود:

إذا ماتَ المُؤمنُ فَحَضَرَ جنازتَه أربعونَ رَجُلاً من المؤمنینَ فَقالوا: اللّهمَّ إنّا لا نَعلمُ منهُ إلاّ خَیراً و أنتَ أعلَمُ به منّا! قالَ اللهُ تبارکَ و تَعالَی: إنّی قَد أجَزْتُ شَهادتَکُم و غَفَرتُ لَه ما عَلمتُ ممّا لا تَعلَمونَ.[٢]

«هنگامیکه مؤمنی از دنیا برود چهل مؤمن بر جنازهٔ او شهادت دهند: خدایا ما جز نیکی از او چیزی نمی‌دانیم، درحالیکه تو از ما به او آگاهتری! خدای متعال می‌فرماید: من شهادت شما را در حقّ این مؤمن امضاء و تنفیذ نمودم، و از او برای آنچه که از او می‌دانم و شما نمی‌دانید درگذشتم و او را مورد عفو و مغفرت خویش قرار دادم.»

و در کتاب «عدّة الدّاعی» از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمودند:

کانَ فی بَنیإسرائیلَ عابِدٌ فأوحَی اللهُ تَعالَی إلَی داودَ علیه السّلامُ

١ـ ***بحار الأنوار***، ج ١٠٤، ص ٦٢، حدیث ٣٥
٢ـ ***خصال*** (أبواب الأربعین و ما فوقه) حدیث ٤، ص ٥٣٨

إنّهُ مُرائی. قالَ: ثُمّ إنّهُ ماتَ، فَلَمْ یَشهَدْ جنازتَهُ داودُ علیه السّلام. قالَ: فَقامَ أربعونَ من بَنی إسرائیلَ فقالوا: اللَهُمّ إنّا لا نَعلمُ منهُ إلاّ خَیراً و أنتَ أعلَمُ به منّا فَاغْفر لَهُ! قالَ: فَلمّا غُسِّلَ أتَی أربعونَ غیرُ الأربعین الأُوَل و قالوا: اللهُمَّ إنّا لا نَعلمُ منه إلاّ خیراً و أنتَ أعلَم به منّا فَاغفرْ لَه! فَلمّا وُضعَ فی قَبره قامَ أربعونَ غَیرُهم فقالوا: اللَهُمّ إنّا لا نَعلمُ منه إلاّ خیراً و أنتَ أعلمُ به منّا فاغْفرلَه! قالَ: فأوحَی اللهُ تَعالَی إلَی داودَ علیه السّلامُ: ما مَنعَكَ أن تُصَلّیَ علَیه؟ فقالَ داودُ: بالّذی أخْبَرتَنی من أنَّه مُرائی. قال: فأوحَی اللهُ إلیَه إنَّه شَهدَ لَهُ قومٌ فَأجَزتُ لَهم شهادَتَهم و غَفَرتُ لَه ما عَلمتُ ممّا لا یَعلمونَ.[۱]

«در بنی‌اسرائیل عابدی بود ریاکار، و خدای متعال حضرت داوود را بر احوال او مطّلع گردانید. پس از گذشت زمانی فوت می‌کند و حضرت داوود بر جنازهٔ او حاضر نمی‌شود. چهل مرد از بنی‌اسرائیل بر جنازهٔ او شهادت می‌دهند: خدایا ما غیر از نیکی و خوبی از او سراغ نداریم و تو به احوال او از ما آگاهتری، خدایا او را بیامرز! و زمانیکه او را غسل دادند باز چهل نفر دیگر همین شهادت را نسبت به او تکرار کردند. و هنگامیکه او را در قبر نهادند چهل مرد دیگر این شهادت را در حقّ او بر زبان آوردند.

در این هنگام خدای متعال به داوود وحی فرستاد: چه چیز ترا مانع گشت تا بر جنازهٔ او حاضر نگشتی؟

۱ـ *عدّة الدّاعی*، ص ۱۳٦

عرض کرد: پروردگارا بسبب همان چیزی که تو مرا از آن مطّلع گردانیدی.

خدای متعال به او فرمود: بدرستیکه قومی از بنی‌اسرائیل بر حسن کردار و رفتار او شهادت دادند و من به جهت احترام آنها از گناهانش درگذشتم و آنچه را دیگران از او نمی‌دانستند بیامرزیدم.»

همینطور خصوصیّت آثار این عدد را در مسائل اخلاقی و آداب شرعی و حقوق اسلامی می‌توان مشاهده نمود. چنانچه مرحوم کلینی با سند خود از امام باقر علیه السّلام روایت نموده است که:

قال: حَدُّ الجِوارِ أربعونَ دارًا مِن کُلِّ جانبٍ: مِن بَینِ یَدَیهِ و مِن خَلفِهِ و عَن یَمینِهِ و عَن شِمالِه.[1]

«حدّ همسایگی تا چهل منزل از هر طرف: روبرو، پشت سر، سمت راست و سمت چپ می‌باشد»

و در روایت دیگر عقبة بن خالد از حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمودند:

قالَ أمیرُالمؤمنینَ: حَریمُ المَسجدِ أربعونَ ذِراعًا و الجِوارُ أربعونَ دارًا مِن أربَعَةِ جَوانِبها.[2]

«أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: حریم مسجد چهل ذراع از هر

۱ـ ***کافی*** (کتاب العشرة) باب حدّ الجوار، حدیث ۱، ج ۲، ص ٦٦٩؛ ***وسائل الشیعة***، کتاب الحج (أبواب أحکام العشرة) باب ۹۰، حدیث ۱، ج ۱۲، ص ۱۳۲

۲ـ ***خصال*** (أبواب الأربعین و ما فوقه) حدیث ۲۰، ج ۲، ص ٥٤٤؛ ***وسائل الشّیعة***، کتاب الحج (أبواب أحکام العشرة) باب ۹۰، حدیث ٤، ج ۱۲، ص۱۳۲

طرف می‌باشد، و حریم همسایگی چهل خانه از چهار طرف است.»

و امّا در امور عبادی و مسائل سلوکی و روحانی و کیفیّت تأثیر این عدد در ارتقاء معنوی و کسب فضائل روحی و عبور از مراتب نفس، مطالبی است که در حوصله و ظرفیّت این مختصر نمی‌گنجد. و جملهٔ فریقین را در این انظاری است و حکایاتی و اشاراتی، و ما به بعضی از آنها در اینجا اشاره می‌کنیم.

در «بحار» از «تفسیر علیّ بن ابراهیم» نقل می‌کند، تا آنجا که می‌فرماید: جماعتی از یهود نزد أبوطالب آمدند و گفتند: **یا أباطالب! إنّ ابْنَ أخیكَ یَزعَمُ أنّ خَبَر السّماءِ یأتیه؛ و نَحنُ نَسألُه عَن مَسائلَ، فَإنْ أجابَنا عَنها عَلمنا أنّه صادقٌ و إن لَمْ یُخبِرْنا عَلمنا أنّه کاذبٌ. فقالَ أبوطالب: سَلوهُ عَمّا بَدا لكُم. فَسَألوهُ عَنِ الثّلاث المَسائل، فقالَ رسولُ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: غَدًا اُخبرُکم (و لَم یَستَثْنِ) فَاحتَبَسَ الوحیُ عَنهُ أربعینَ یومًا حتّی اغْتَمَّ النَّبیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم و شكَّ أصحابُه الّذینَ کانوا آمَنوا به ...** [1]

«ای أبوطالب! برادرزاده‌ات را گمان بر آنست که اخبار آسمان بر او نازل می‌شود. بنابراین ما مسائلی را از او سؤال می‌کنیم، اگر پاسخ صحیح و درست داد می‌دانیم که ادّعای او راست و مطابق با واقع است، و در غیر اینصورت مُفتری و کذّاب است.

حضرت أبوطالب فرمود: هر آنچه را خواهید بپرسید تا پاسخ

۱ـ *بحار الأنوار* (کتاب النبوّة) ج ١٤، ص ٤٢٣

صحیح و حقّ را بیابید. جماعت یهود از سه مسأله پرسش نمودند؛ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: فردا پاسخ شما را خواهم داد (ولی إن شاء الله نفرمود) خدای متعال نیز تا چهل روز وحی را از آن حضرت قطع گردانید تا اینکه رسول خدا مغموم و دلشکسته گردید و اصحاب او نیز در رسالت و بعثتش شک بردند...»

این روایت می‌رساند که نفس مبارک رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم گرچه به رتبهٔ وحی و تلقّی معانی و حقائق ربوبی از جانب پروردگار رسیده بود، امّا حقیقت توحید و ظهور آن بتمام معنی الکلمه (که در عین حفظ هویّت خود با مقام جمعیّت و کثرت، انسجام و الفت کامل دارد) هنوز برای ایشان محقّق نشده بود؛ و انقطاع وحی به مدّت چهل روز در واقع تنبیه و بیدارباشی بود برای حضرتش که تعلّق به مقام ربوبی و تلقّی وحی به نحو مستمرّ او را از مبدأ و سرمنشأ نزول آن غافل ننماید، و اراده و مشیّت پروردگار را در همهٔ ظروف و همهٔ عوالم ربوبی ساری و جاری ببیند، و خدای نکرده این مسأله بصورت یک امر عادی و توقّع عنایتی زائد بر حیثیّت عبودیّت و وساطت درنیاید، که مقام کبریائیّت و غیرت و عزّت حضرت حقّ این نکته را برای هیچ یک از مخلوقاتش حتّی رسول خاتم صلّی الله علیه و آله و سلّم برنمی‌تابد.

و پس از آنکه این تنبیه و تربیت بصورت انقطاع وحی برای آن حضرت تحقّق یافت، این حقیقت والا و این ظریفهٔ ناگفتنی و ناشنیدنی با سیری که نفس مبارکش در این اربعین نمود برای آن حضرت کاملاً

محسوس و ملموس و وجدانی گردید؛ و در اینجا بود که نزول وحی دوباره از سر گرفته شد و فیضان باران رحمت الهی بر قلب منوّرش از نو گرفته شد، و معارف ربوبی و لطائف اسرار عالم غیب بر روح و سرّش تجدید گردید؛ و این از خواصّ عدد اربعین است.

و نظیر این مسأله را در داستان حضرت یونس علیه السّلام مشاهده می‌کنیم.

در سوره انبیاء آیه ۸۷ و ۸۸ می‌فرماید:

﴿وَذَا ٱلنُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَٰضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقۡدِرَ عَلَيۡهِ فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ * فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ وَنَجَّيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡغَمِّۚ وَكَذَٰلِكَ نُۨجِي ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾.

«و همنشین ماهی (حضرت یونس علیه السّلام) را بیاد آور در وقتیکه با حالت خشم و غضب از قوم خود کناره گرفت، و چنین پنداشت که ارادهٔ قاهره و مشیّت متقنهٔ ما دامان او را نمی‌گیرد (و فقط این قهر و غلبه مخصوص قوم و افراد شهر اوست؛ و ما او را در شکم ماهی قرار دادیم). پس در ظلمات خدای را بخواند: که هیچ معبودی و مؤثّری در عالم وجود جز ذات اقدس تو نیست! تو منزّهی از هر حمد و ثنا و سپاس ما، و از هر فکر و خیال و وهم و ادراک ما نسبت به ذات ذوالجلال خود (و ما ترا با افکار خود و نیّات ناقصه و عقل ضعیف و سعهٔ وجودی محدود خود طلب می‌کنیم، و تو بالاتر و برتر از وهم و خیال ما هستی) بدرستیکه من از زیان‌کارانم، و بر نفس خود با این افکار و کردار ظالم می‌باشم.

پس آنگاه ما او را بیامرزیدیم و دعای او را اجابت نمودیم و او را از غم و کدورت و تألّم عالم اعتبار رها ساختیم و به عالم حقائق و واقعیّت توحید وارد نمودیم، و سرّ این حقیقت را به او نمایاندیم؛ و این چنین مؤمنین را نجات و رستگاری می‌بخشیم...»

در این واقعه خدای متعال پرده از برخی از اسرار توحید و کیفیّت نفوذ و تنزیل مشیّت خود در عالم کثرات را برمی‌دارد، و غیرت خود نسبت به ارادهٔ مطلقه و همسانی و استواء جمیع مخلوقاتش را در جهت ارتباط و انتساب به ذات ربوبی ابراز می‌دارد؛ و عدم انحصار ارادهٔ ذات و مشیّت او را در قالبی خاصّ و طریقی مخصوص و شیوه‌ای محدود بیان می‌کند. بلکه ذات اقدس حقّ فعّال ما یشاء و حاکم ما یرید است، و هیچ کس و هیچ تشخّصی نمی‌تواند او را در قالبی محدود کند، و توقّع شیوه‌ای بخصوص را از او داشته باشد. و این نکته‌ای بود که حضرت یونس علیه السّلام به آن نرسیده بود، و مطلب را بر اساس حدس و گمان خود نسبت به قوم و اهالی شهر خود تمام شده می‌پنداشت، و مهر بطلان و نابودی و اضمحلال را بر پیشانی آنان نهاده بود. و این چنین می‌پنداشت: حال که آنان از دستورات رسول خدای متعال سرپیچی نموده‌اند و او را مورد طعن و بی‌توجّهی قرار داده‌اند مستحقّ هرگونه عقاب و عذابی هستند، و خدای متعال نیز چاره‌ای جز اطاعت درخواست و نفرین او ندارد، و باید حتماً قوم او را مستوجب اشدّ عقوبات بنماید، و هیچ راه دیگری جز این راه برای خدا و برای قوم او و بندگانش وجود ندارد.

بنابراین خدای تعالی او را در میان شکم ماهی قرار داد؛ و بنا بر بعضی از روایات حضرت یونس علیه السّلام چهل روز در شکم ماهی بود و به این ذکر مبارک: ﴿لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ مشغول بود.[1] و به برکت این اربعین خدای متعال پرده از جلوی چشمان او برداشت و او را به یکی از اسرار توحید و عالم تقدیرات و ارادهٔ خود آگاه نمود.

شاید این شبهه برای برخی پیش آید که: چگونه یک پیامبر با وجود عصمت و عدم احتمال گناه و خطا در حقّش این چنین مستوجب تنبیه و تذکّر از ناحیه پروردگار گردد؟

برای روشن شدن این مسأله باید توجّه نمود که: آنچه راجع به عصمت و اجتناب از گناه و خطا برای انبیاء علیهم السّلام ذکر شده است تماماً مربوط به مقام ظاهر و عالم کثرات و ارتباط با مردم است. یعنی یک رسول در مقام فعل و کردار و معاشرت با مردم نباید خلافی از او سر زند و مرتکب گناهی از معاصی گردد، و قول او با آنچه در خارج محقّق می‌شود خلاف آید؛ و به عبارت دیگر: نبیّ باید در سه مرحلهٔ تلقّی وحی و حفظ و ابلاغ آن مصون از خطا و لغزش باشد. امّا اینکه حتّی در مراتب بالاتر از عالم ظاهر و مثال (که عوالم ملکوت و سرّ و جان و روح است) نباید دارای هیچگونه تزلزل و ادراک خلافی باشد، معلوم نیست؛ بلکه شواهد و قرائن و آثار عقلاً و نقلاً و شهوداً

۱ـ «مناقب آل أبی طالب» ج ٤، ص ١٣٩؛ «تفسیر برهان» ج ٤، ص ٣٧؛ «بحار الأنوار» ج ١٤، ص ٤٠٢

خلاف آنرا اثبات می‌نماید. چه بسا یک پیامبر بین خود و بین حضرت ربّ العزّة مراتب و مراحلی دارد که باید آنها را تا به سر منزل مقصود بپیماید؛ و وصول یک شخص به مرتبه نبوّت و رسالت دلیل بر کمال و تمامیّت جهات وجودی او نمی‌باشد، و این مسأله بخوبی از آیات شریفه و روایات شیعه ملموس و محسوس است، و این مختصر را گنجایش بحث و تحقیق در این مرتبه نیست.

روایتی را مرحوم کلینی با اسناد خود از امام باقر علیه السّلام دربارهٔ تأثیر عدد اربعین در کیفیّت رشد و ارتقاء نفسانی و فعلیّت استعدادات می‌آورد، که امام باقر علیه السّلام فرمود:

ما أخلَصَ العَبدُ الإیمانَ بالله عزَّوجلَّ أربعینَ یَومًا (أو قالَ: ما أجملَ عَبدٌ ذکرَ الله عزَّوجلَّ أربعینَ یَومًا) إلاّ زَهَّدَهُ اللهُ عزّوجلَّ فی الدُّنیا و بَصَّرَهُ داءَها و دَواءَها فأثبَتَ الحِکمةَ فی قَلبِه و أنطَقَ بِها لِسانَه.[1]

«هر بنده‌ای که در مدّت چهل روز ایمانش را برای خدای متعال پاک و خالص گرداند (و یا اینکه فرمود: ذکر خدا را در عرض چهل روز بنحو شایسته و سزاوار عبودیّت بپا دارد) مسلّماً خدای تعالی او را نسبت به دنیا بی‌رغبت نماید، و نسبت به دردها و درمان‌های روحی‌اش آگاهی دهد، و حکمت و صواب و راه صحیح و متقن را در دل او استقرار بخشد، و زبانش را به حکمت و گفتار صواب گویا گرداند.»

و نیز از کتب عامّه در «إحیاء العلوم» گوید:

۱ـ *کافی* (اصول) ج ۲، ص ۱۶، حدیث ۶

قالَ رسولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم: ما مِن عَبد یُخْلِصُ لِلّهِ العَمَل أربعینَ یَومًا إلاّ ظَهَرَتْ یَنابیعُ الحِکمة مِن قَلبِه علَی لِسانِه.[1]

«رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: هیچ بنده‌ای نیست که عملش را به مدّت چهل روز صرفاً برای خدا انجام دهد مگر اینکه نتیجه‌اش ظهور و بروز چشمه‌های حکمت از قلب بر زبانش خواهد بود.»

و مانند این روایت با مختصر تغییری در الفاظ در کتب عامّه وارد شده است. و بر این اساس بزرگان علم اخلاق و مربّیان نفوس یکی از شرائط بسیار مهمّ و اساسی حرکت و سیر إلی الله را پرداختن به اربعینیّات در طیّ سلوک می‌دانند و هیچ سالکی را گریز و گزیری از این مسأله نمی‌باشد.

مرحوم سیّد مهدی بحرالعلوم رضوان الله علیه در «رسالهٔ سیر و سلوک» منسوب به ایشان می‌فرماید:

> خود به عیان دیده‌ایم و به بیان دانسته‌ایم که این مرحله شریفه از مراحل عدد را خاصیّتی است خاصّ و تأثیری است مخصوص، در ظهور استعدادات و تتمیم ملکات، در طیّ منازل و قطع مراحل. و منازل راه، اگرچه بسیار باشد لکن در هر منزلی مقصدی است؛ و مراحل اگر چه بیشمار باشد، چون به این مرحله داخل شدی اتمام عالمی است ...[2]
>
> و زمان مسافرت عالم دنیا و ظهور استعداد، و نهایت تکمیل در

۱ـ *إحیاء علوم الدّین*، ج ٤، ص ٣٧٦

۲ـ *رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم*، ص ۲۹

این عالم در چهل سال است. چنانچه وارد است که عقل انسان در چهل سالگی به قدر استعداد هر کسی کمال می‌پذیرد. و از بدو دخول او در این عالم در نموّ است تا سی سالگی، و ده سال بدن او در این عالم واقف است؛ و چون چهل سال تمام شد سفر عالم طبیعت تمام است و ابتدای مسافرت به عالم آخرت است. و هر روز و هر سال جزوی از آن بار سفر بندد و از این عالم رحلت کند. قوّت او سال به سال در کاهیدن است، و نور سمع و بصر در نقصان، و قوای مادّیه در انحطاط، و بدن در ذبول؛ چه مدّت سفر و اقا مت او در این عالم در چهل سال تمام شد ...[1]

و همچنین در حدیثی که رسیده است که از چهار جهت خانه هر کس تا چهل خانه همسایه‌اند. چون این عدد تمام شد گویا از عالم هم جدا گشتند. و تأویل آن در مناسبت و جوار از جهاتِ قوای اربعه است، که عقلیّه و وهمیّه و شهویّه و غضبیّه است. و هر که چهل مرحله از مراحل این قوا از دیگری دور نشود از عالَم آن خارج نشده و با یکدیگر جوار دارند ...[2]

مرحوم والد ما حضرت علاّمه سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی قدّس الله نفسه در تذییل بر این فقرات در «رسالۀ سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم» چنین فرموده‌اند:

مراد مصنّف آنست که انسان از چهار طرف گرفتار قوای اربعۀ عقلیّه و وهمیّه و غضبیّه و شهویّه است. و تا از هر کدام از آنها تا چهل منزل دور نشود به مقام فناء فی الله نخواهد رسید. چون

۱،۲ـ *همان مصدر*، ص ۳۰ و ۳٦

مجرّد خروج از یک مرحلهٔ ا ز شهوت مثلاً انسان را از آن مرحله به تمام معنی الکلمه خارج نمی‌کند. چون حقیقت آن مرحله از شهوت هنوز در وجود انسان مخفی است، و تا چهل مرحله از مرحلهٔ اوّل دور نشود آثار به کلّی از بین نمی‌رود. بنابراین اگر عالم شهوت را مثلاً دارای مراحل عدیده‌ای فرض کنیم، هنگامی انسان از یک مرحلهٔ از آن به کلّی خارج می‌شود که از چهل مرحلهٔ بعد از آن خارج شده باشد، و الاّ مجرّد خروج فی الجمله انسان را از آن مرحله خارج نمی‌کند، و ممکن است به عروض عوارضی انسان به مرحلهٔ اوّل برگردد. همچنین است عالم عقل و غضب و وهم؛ بنابراین کسی حقّاً از مرحلهٔ اوّل غضب خارج می‌شود که از مرحلهٔ چهلم خارج شود، و کسی حقّاً از مرحلهٔ پنجم عقل خارج می‌شود که از مرحلهٔ چهلم خارج شود، و هکذا ... باید از هر مرحله‌ای که فرض کنیم چهل مرحله دور شود تا از آن مرحله به کلّی خلاص شود ...[1]

انتهی کلام مرحوم والد قدّس سرّه؛ و سپس مرحوم سیّد در ادامه می‌فرماید:

و بالجمله خاصیّت اربعین در ظهور فعلیّت و بروز استعداد و قوّه و حصول ملکه، امریست مصرّحٌ بِه در آیات و اخبار، و مجرّب اهل باطن و اسرار، و این است که در حدیث شریف حصول آثار خلوص را که منبع عین معرفت و حکمت باشد در این مرحله خبر داده. و شکّ نیست که هر نیکبختی که به قدم همّت این منازل چهل‌گانه را طیّ کند، بعد از آنکه استعدادات

١ـ ***همان مصدر***، ص ٣٦، پاورقی

خلوصی را به فعلیّت آورد سرچشمه معرفت از زمین قلب او جوشیدن آغاز کند.

و این منازل چهل‌گانه در عالم خلوص و اخلاص واقعند، و مقصود و منتهای این منازل عالمی است فوق عالم مخلَصین، و آن عالمِ **أبیتُ عِندَ ربّی یُطعِمُنی و یَسقینی**[۱] است، چه طعام و شراب ربّانی معارف و علوم حقیقیّهٔ غیر متناهیه است.[۲]

انتهی کلام مرحوم سیّد بحرالعلوم رضوان الله علیه.

بنابراین بر کسی پوشیده نخواهد ماند که این عدد را در مسائل مختلفه و موضوعات متفاوته (چه در عالم خلق و تکوین و چه در موطن تربیت و تشریع) تأثیری عجیب و تسبیبی غیر قابل انکار است. و اگر بخواهیم بیش از این مقدار مذکور در این مسأله شرح و بسط دهیم و کلمات بزرگان را در این باب آوریم و آثار و نتائج آنرا متذکّر شویم از مقصود فاصله خواهیم گرفت.

۱ـ «من شب خود را نزد خدایم به روز می‌آورم، و او است که مرا از اطعمه و غذاهای بهشتی و نوشیدنیهای آن بهره‌مند می‌سازد.»

۲ـ *همان مصدر*، ص ۳۹

فصل دوّم

فلسفه قیام حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام

بسم الله الرّحمن الرّحیم

یکی از شعائر شاخص و بارز شیعه، و بلکه به عبارت صحیح‌تر باید گفت: اصل و پایهٔ همهٔ اصول و مبانی تشیّع، محبّت و تولّی اولیاء دین حنیف، حضرات معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین می‌باشد؛ چنانچه در روایت معروف وارد است:

بُنَى الإسلامُ علَى خَمْسٍ: علَى الصَّلوةِ و الزّكوةِ و الصَّومِ و الحَجِّ و الوَلايَةِ؛ و لَمْ يُنادَ بِشَىءٍ كَما نودىَ بِالوَلايةِ![1]

«اسلام بر پنج رکن استوار است: نماز، روزه، زکات، حجّ و ولایت اهل بیت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم؛ درحالیکه خدای متعال به هیچیک از اینها توصیه نفرموده، به آن میزان که دربارهٔ ولایت توصیه کرده است!». و در این مورد روایات از حدّ تواتر فراتر است.

حقیقت مکتب تشیّع منحصر در ولایت و انقیاد بی‌چون و چرا و

۱ـ ***کافی*** (اصول) کتاب الایمان و الکفر (باب دعائم الاسلام) ج ۲، حدیث ۱ و ۳؛ ***بحار الأنوار***، ج ٦٨، ص ۳۲۹، حدیث ۱

اطاعت محض از حضرات معصومین علیهم الصّلوة و السّلام است؛ و ظهور این مکتب و تبلور مبانی آن در احیاء ذکر و ابراز مراتب مودّت و محبّت به خاندان رسالت تحقّق می‌یابد.

در مکتب تشیّع حریم و حدود مقام ولایت و منصب امامت باید کاملاً مورد توجّه قرار گیرد، و هیچ فرد دیگری از هر طبقه و مرتبه نباید در این حریم و حرم داخل شود. تعابیر و کلماتی که در شرح و بیان احوال بزرگان و زعمای دین بکار می‌رود باید بطور کلّی با اصطلاحات و واژه‌ها و عبارات مستعمله در مورد أئمّه هدی علیهم السّلام تغایر و تمایز ماهوی داشته باشد؛ که خدای نکرده تساهل و تسامح در این مسأله موجب سخط و غضب ولی نعمت ما و خدای متعال خواهد شد.

تبیین مسأله امامت معصوم علیه السّلام و امتیاز او با سایر افراد باید سرلوحهٔ شعائر و مبانی تشیّع قرار گیرد؛ و این مسأله برای عموم، چه مسلمین و چه غیر آنان روشن و مبرهن گردد که مقام و موقعیّت امام معصوم علیه السّلام ماورای اندیشه و توهّمات بشری قرار دارد و هیچ فردی را نمی‌توان به او مقایسه نمود. و وصول به مرتبه و درجهٔ امام علیه السّلام از طوق و طاقت افراد بشر خارج است، مگر آن عدّه قلیل که با قدم راسخ و همّتی عالی و عزمی متین و مجاهدات پیوسته و سلوک مسیر إلی الله حجب ظلمانی و نورانی نفس را طیّ نموده با وصول به مرتبهٔ ولایت و تجرّد، در نفس امام علیه السّلام فانی و مندکّ گردیده‌اند؛ که از اینان به عرفای بالله و صاحبان ملک ولایت و

حائزان مرتبهٔ تجرّد مطلق و فناء فی الله تعبیر می‌شود، و باقی افراد در مراتب مادون به حسب سعهٔ وجودی و ادراکی خود قرار دارند.

در مکتب تشیّع همه چیز امام معصوم است و بس! و حدیث شریف نبوی: **إنّی تارکٌ فیکُم الثِّقلَین، کتابَ اللهِ و عِترَتی؛ و إنَّهما لَن یَفترِقَا حَتّی یَردا علَیَّ الحَوضَ** ناظر به این لطیفه می‌باشد.

کتاب الله ناطق که همان نفس مقدّس و ملکوتی امام معصوم می‌باشد ناظر به دو جنبهٔ تعلیمی و تربیتی حقائق قرآن کریم است، و بدون آن تمسّک به قرآن جز گمراهی و ضلالت ثمره‌ای ببار نخواهد آورد. مشکلی که برادران اهل سنّت ما با آن مواجه می‌باشند، نسیان این نکته حیاتی و رها نمودن زمام امور دین و دنیای خود، و سپردن کشتی طوفان زده به دست امواج هولناک فتن و گردابهای مخوف زمانه است. تسلیم و تفویض زمام دین به دست افرادی همچون أبوحنیفه و غیره و حذف أئمّه هدی صلوات الله علیهم اجمعین، که خدای متعال فقط و فقط اینان را لائق و قابل برای هدایت و دلالت خلق دانسته است ثمره‌ای جز حیرت و سرگشتگی در امور دین و دنیای آنان نخواهد داشت؛ و همین مسأله برای شیعه نیز صادق است. اگر ما ذرّه‌ای از این مسیر منحرف گردیم و بخواهیم خودسرانه مسیری جدای از مسیر و ممشای اهل بیت عصمت و طهارت بپیمائیم، و از فرامین و دستورات نورانی آنان به خواست خود و سلیقهٔ شخصی و رعایت مصالح دنیوی سر باز زنیم، به همان مهلکه و خسرانی دچار خواهیم شد که سایر فرق مسلمین به آن گرفتار شدند.

مسأله قیام حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام و شهادت آن بزرگوار در فرهنگ تشیّع به عنوان حیاتی‌ترین شاخص حقّ و باطل برای انسان در جمیع مراتب و مراحل تکاملی آن قرار دارد، و هیچ فردی را در هیچ مرتبه‌ای گزیر و گریزی از اتّباع و پیروی آن حضرت در تمام مراحل و موقعیّتهای مختلف این حرکت، چه قبل از عاشوراء و چه پس از آن نمی‌باشد. زیرا این واقعه با ویژگی‌های خود یک حادثه استثنائی در طول تاریخ بشریّت است که خلق آن توسّط یک امام معصوم علیه السّلام تحقّق پیدا کرده است نه یک فرد عادی و یا یک عالِم عادی.

دیدگاه فرهنگ شیعه نسبت به واقعهٔ عاشوراء با سایر دیدگاهها نسبت به این قضیّه یک تفاوت ماهوی و اساسی دارد؛ و به قول مولانا:

هـر کسـی از ظنّ خود شد یار من
وز درون مـن نجسـت اسـرار مـن

مظلومیّت حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام در فرهنگ تشیّع این نیست که گروهی از خدا بی‌خبر با یورش بر عدّه‌ای از ذراری و اولاد پیامبر آنان را از دم تیغ گذراندند و از بزرگ و کوچک، حتّی طفل شیرخوار نگذشتند و پس از شهادتشان اهل بیت رسول خدا را با آن وضع فجیع و شرم‌آور از این شهر به آن شهر در شوارع و ملأ عامّ به اسارت و غل و زنجیر کشاندند، و کردند آنچه را که تاریخ از ذکر آن به شرم آید!

مظلومیّت سیّد الشّهداء در این است که کسی به حقیقت و روح و جان این حادثه پی نبرده، و از جاهل و عامی تا عالم و خبیر همه و همه این واقعه را از دریچهٔ نفس و روح آشفته و ناخالص و افکار کودکانه خود تفسیر و توجیه می‌کنند. عامی این حادثه را به عنوان یک حادثه دلخراش و جانگداز می‌نگرد، و از این روی بر سر و سینهٔ خود می‌کوبد و اشک ماتم بر این مصیبت از دیدگان می‌افشاند. و بطور کلّی نکات عاطفی و احساسی این حادثه آنچنان چشم و گوش و حواسّ او را بخود معطوف نموده است که دیگر مجالی برای تأمّل و تفکّر در جنبهٔ حیاتی و اساسی این واقعه، که بر آن اساس تکوّن و تشکّل و هویّت واقعه کربلا نشأت گرفته است باقی نمی‌گذارد.

تحلیل و بررسی تاریخ عاشوراء بعنوان واقعه‌ای احساسی و رنج و اِلم ظاهری، که در یک طرف آن فرزند رسول خدا با اهل و عیالِ بی‌پناه خود و عدّه‌ای قلیل از اصحاب و یاران مخلص، و در طرف دیگر یزید پلید و دنیا باوران ستم پیشه و غدّار که در لشکری انبوه برای هدم و محو نه مکتب رسول الله و مکتب ولایت، بلکه برای قتل و نهب شخص آن حضرت و اهل بیتش قرار گرفته است، ظلمی است فاحش و گناهی است نابخشودنی که صاحب این مصیبت با تمام وجود خود از آن مبرّی و منزّه است.

حادثه عاشوراء هرچه بود و در هر بُعد از جنایت و وقاحت قرار داشت بالأخره سپری شد، و گریه و ماتم بر امری که صدها سال از وقوع آن گذشته است چه دردی را دوا می‌کند و چه نیازی را بر طرف

می‌نماید؟ و آیا این همه تأکیدات و دستورات متوافر و متکاثر از حضرات معصومین علیهم السّلام بر اقامهٔ مجالس عزا و مصیبت و گریه بر مصائب سیّد و سالار شهداء و اهل بیت مظلومش فقط برای این جهت بوده است؟ یا اینکه مقصود و منظور چیز دیگری است.

و لذا می‌بینیم که متأسّفانه امروز مسأله مرثیه و روضه و عزای حضرت أباعبدالله الحسین أرواحنا له الفداء از صورت منطقی و عبادی خود به جهات اعتباری و وهمیّات دنیوی تغییر مسیر و جهت داده است. هدف و غایت ذاکرین و نوحه خوانان بر هر چه پر رنگ و لعاب کردن ظاهری این مصائب متمرکز شده است؛ و تهییج احساسات مردم بخصوص طبقه جوان به هر وسیله و با هر تعبیر و به هر ترفند و جلوه‌ای انجام می‌پذیرد، و هر که در این راه موفّقتر است مطلوبتر است. و اگر بخواهیم قدری به خود جسارت دهیم و این مجالس را با مجالس عادی دیگر مقایسه کنیم باید بگوئیم به مجالس تئاتر و هنرپیشه‌گی أشبه است تا به مجالسی که در خور شأن و متانت و منزلت یک امام معصوم علیه السّلام قرار دارد. و هدف از این امور فقط گریه بیشتر و بر سر زدن بیشتر و فریاد زدن بیشتر است و بس!

گویا صاحب عزا و مصیبت به این گریه‌ها و شیون‌های ما به این نحو و این کیفیّت نیازمند است، و به این صورت او را از حالت غربت خارج نموده لباس عزّت و اقتدار را بر قامت او می‌پوشانیم، و مظلومیّت را از دامان او می‌زدائیم و به او اعلان می‌کنیم: ای حسین! اگر در کربلا یاوری نداشتی که به دفاع از تو برخیزد و حرم تو را در

قبال این گرگان بیابان محافظت نماید، اکنون بیا و ببین که این جمع شیفتگان و عاشقانت چگونه در عزای تو فریاد می‌زنند و بر سر و روی خود می‌کوبند و بر عزای تو سرشک ماتم از دیده روان می‌سازند!

سیّد الشّهداء علیه السّلام از این دیدگاه فقط یک فرد مظلوم و مقهور است که با او به قساوت برخورد شده است، و اگر لشکریان یزید با او به نحو دیگری برخورد می‌نمودند (مثلاً آنها را از آشامیدن آب منع نمی‌کردند، و یا طفل شیرخوارش را با تیر جفا به شهادت نمی‌رساندند، و یا پس از شهادتش به حرم و خیام او یورش نمی‌آوردند و خیمه‌های او را به آتش نمی‌کشاندند، و یا اینکه اهل‌بیت او را در غل و زنجیر در بیابانها به آن کیفیّت فجیع حرکت نمی‌دادند و ...) دیگر بهانه و دستاویزی برای این نحو از عزاداری و مصیبت وجود نداشت؛ چونان که برای سایر أئمّه هدی علیهم السّلام همچون امام مجتبی و حضرت سجّاد و غیره چنین نمی‌کنند، و در آن مجالس با یک تعزیه و ذکر مصیبت عادی مجلس را تمام می‌کنند. بنابراین بخوبی روشن می‌شود که اینهمه شور و احساس و ابراز اندوه و ماتم بر حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام فقط به لحاظ کیفیّت استثنائی او در مسأله شهادت است، نه به جهت لحاظ مراتب امامت و ظلمی که بر امام علیه السّلام از حیثیّت امامت و ولایت او رفته است، مانند سایر ائمّه ما علیهم السّلام.

البتّه نمی‌توان این نکته را بر عوام خورده گرفت، زیرا آنان طبعاً با

معارف و اصول اعتقادی اسلام چندان آشنا نمی‌باشند؛ و طبیعی است که منظر و دیدگاه آنان نسبت به مسائل و حوادث تاریخی از این دریچه که دریچهٔ حسّ و عواطف است خواهد بود.

و در مقابل این دیدگاه عامیانه، دیدگاهی روشنفکرانه (به اصطلاح غیر صحیح امروزی خود) نسبت به حضرت أباعبدالله علیه السّلام وجود دارد. دیدگاهی که تمام ظرفیّت و قابلیّت و شخصیّت و شؤونات و مراتب کمال و فعلیّت امام علیه السّلام را منحصراً در مسأله مبارزه با ظلم و ستم دربار امپراطوری و شاهنشاهی بنی‌امّیه، بخصوص یزید پلید می‌داند؛ و تنها و تنها از این دیدگاه به شخصیّت و شؤونات امام علیه السّلام می‌نگرد. و اگر بخواهیم خیلی به این دیدگاه از جنبهٔ سایر مراتب امام علیه السّلام امتیاز بدهیم، باید سهم سایر ابعاد وجودی او را در مقیاس با مسأله مبارزه تنها ده درصد قرار دهیم، و نود درصد را صرفاً برای مبارزات او با دستگاه جائر اُموی در نظر بگیریم؛ و شخصیّت آن حضرت را به عنوان یک فرد مبارز و معارض با ظلم و فساد چونان سایر افرادی که در طول تاریخ به این مسأله پرداختند، مانند کاوهٔ آهنگر و یعقوب لیث و ژاندارک و اقبال و گاندی و غیره که چهرهٔ بارز آنان در مسأله مبارزه با مفاسد و ستم حکّام و جبابرهٔ زمان مجسّم و مشخّص است، بدانیم.

از این دیدگاه امام علیه السّلام را (چه سیّد الشّهداء و چه غیر آن حضرت) تنها در بعد مبارزه با رژیم‌های ستمکار می‌شناسند نه بیشتر، و برای تثبیت نقاط روشن و بارز امام علیه السّلام در طول زندگی به

دنبال مبارزات او می‌گردند، و اگر در صفحات تاریخ به این مسأله برخورد نکنند یا نتوانند به شکل موجّه آنرا ارائه دهند، با هزار زحمت و مصیبت مبارزه‌ای را برای او می‌تراشند و آنرا با هزار رنگ و لعاب در معرض افکار عموم قرار می‌دهند، تا مبادا خدای نکرده بواسطه فقدان و یا ضعف در این نکته مهمّ و حیاتی (!!) نقصانی و ایرادی و خدشه‌ای بر مسألهٔ امامت و ولایت و زعامت او وارد گردد!

در این دیدگاه طبعاً بین أئمّه علیهم السّلام نسبت به این مسأله به میزان شدّت و ضعف آن اختلاف فاحشی بوجود خواهد آمد، و رتبهٔ سیّد الشّهداء علیه السّلام با برادر اکبر خود حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام تفاوت چشمگیری خواهد یافت؛ و نعوذ بالله منقصتی که از این باب بر سبط اکبر رسول خدا وارد می‌آید چه بسا مسأله امامت او را زیر سؤال می‌برد.

این دیدگاه حتّی در خود زمان امام مجتبی علیه السّلام وجود داشته است، و پس از صلح با معاویه از طرف نزدیکترین یاران خود مورد اعتراض و تعابیری قبیح و زننده قرار گرفته است.

مظلومیّت آن حضرت را بنگرید که برای دفاع از آرمان و روش خود باید از کلام نبوی که فرمود: **الحَسنُ و الحُسَینُ إمامانِ، قاما أو قَعَدا!**[1] استعانت بجوید، و بدینوسیله خود را از گزند آماج تیرهای سبّ

۱ـ «حسن و حسین هر دو امام‌اند چه قیام کنند و چه سکوت نمایند!»

و دشنام و شناعت، آنهم توسّط اصحاب و یاران نزدیک خود برهاند.[۱]

۱ـ از جمله معترضین به امام مجتبی علیه السّلام: سلیمان بن صُرَد خزاعی و حُجْر بن عَدیّ و سفیان بن أبی‌لیلی و أبی‌سعید عقیصا بودند، که در «بحار الأنوار» ج ٤، ص ۲۹ و «مناقب آل أبی‌طالب» ج ٤، ص ۳۵ و «الامامة و السّیاسة» و «أخبار الطوال» و «مقاتل الطّالبیّین» و «رجال کشّی» موجود است.

در «علل الشّرایع» ج ۱، ص ۲۱۱ نقل می‌کند:

... أبی‌سعید عقیصا می‌گوید: به حسن بن علیّ بن أبی‌طالب گفتم: ای پسر رسول خدا! چرا با معاویه به سازش و مصالحه پرداختی درحالیکه مسلّماً می‌دانستی تو بر حقّ می‌باشی و معاویه بر ضلالت و بطلان؟

پس او چنین فرمود: ای أبا سعید! آیا من حجّت خدای متعال بر خلقش نمی‌باشم، و پس از پدرم امام بر مردم نیستم؟

گفتم: بلی چنین است!

فرمود: آیا من همان فردی نیستم که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم دربارهٔ من و برادرم فرمود: حسن و حسین هر دو امام‌اند چه قیام کنند و چه نکنند؟

گفتم: بلی این چنین است!

فرمود: پس در اینصورت من امام هستم اگر برخیزم و امام هستم اگر بنشینم! ای أبا سعید! من به همان دلیلی با معاویه صلح نمودم که رسول خدا قبل از من با بنی‌ضمره و بنی‌اشجع و اهل مکّه هنگام رجوع از حدیبیّه مصالحه نمود؛ درحالیکه آنان به تنزیل قرآن کافر بودند و اصل آنرا انکار می‌کردند، ولی معاویه و اصحاب او به تأویل قرآن (که همان ولایت و امامت امام معصوم علیه السّلام است) کافر می‌باشند و آنرا ردّ و انکار می‌نمایند.

ای أبا سعید! اگر من از جانب خدای متعال امام بوده باشم، دیگر جائز نیست که شخصی در عمل و رأی من تشکیک کند و آنرا بدور از مصلحت و واقع بپندارد (چه آن رأی بر سازش و مصالحه تعلّق بگیرد و یا بر جنگ و ستیز با اهل باطل و گمراهان) اگر چه علّت و دلیل این مسأله بر افراد مخفی باشد و علم به آن نداشته باشند. آیا نمی‌بینی که خضر هنگامی که سفینه را شکافت و جوان نورس را به قتل رساند و دیوار را تجدید بنا نمود مورد اعتراض و پرخاش موسی علیه السّلام قرار گرفت؛ زیرا موسی دلیل این رفتار را نمی‌دانست، و هنگامی که خضر حقیقت ⇐

و از همه اینها گذشته، از آنجا که این مسأله در طول بیش از یکهزار سال برای آخرین پیشوا و امام ما حضرت بقیّة الله الأعظم أرواحنا فداه اتّفاق نیفتاده است، باید گفت که از همه بیشتر آن حضرت مورد این اشکال و اعتراض قرار خواهند گرفت؛ و گویا به وظیفهٔ امامت و زعامت خود ـ نعوذ بالله ـ در طیّ این قرون و اعصار عمل ننموده‌اند!

این دیدگاه همانند دیدگاه اوّل ناشی از جهل و عدم شناخت حقیقت امامت، و مسأله‌ای بدین خطیری را با دید أحول و بیمار نگریستن، و امام را همچو خود دانستن و او را به خود قیاس نمودن، و مشاعر او را در حدّ مشاعر و مدرکات خود تنزّل دادن است؛ نَعُوذُ بالله مِن الجهلِ و الضَّلالةِ و البُعد و الغَواية.

این طائفه نمی‌دانند که سیّد الشّهداء علیه السّلام قبل از خلق

⇐مطلب را برای او آشکار و روشن نمود پذیرفت و قبول کرد. و این چنین است مسأله من در سازش با معاویه! بنابراین اعتراض و پرخاش شما بر عمل من بواسطه جهل و نادانی شما است بر اسرار و مصالح امور، و اگر من اینکار را انجام نمی‌دادم یک نفر شیعه از شیعیان ما بر روی زمین باقی نمی‌ماند.

و نیز در «تاریخ خلفاء» ص ٧٤ می‌گوید:

اصحاب آن حضرت به او می‌گفتند: ای کسی که موجب ننگ و عار مؤمنین گشتی!! و او در پاسخ می‌فرمود: ننگ و عار دنیوی بهتر از عذاب و آتش اخروی است.

و شخصی به آن حضرت گفت: سلام بر تو ای ذلیل و خوار کننده مؤمنین! و حضرت در پاسخ فرمود: من مؤمنین را ذلیل نگردانیدم، ولیکن دوست نداشتم شما را در راه سلطنت و حکومت به باد فنا بدهم!

حادثه عاشوراء یک امام بود، امام معصوم. و ارزش تاریخ عاشوراء به حضور یک امام معصوم در آن است نه یک فرد عادی، ولو اینکه به هر مرتبه از مراتب علم و تقوی و تقرّب رسیده باشد. و به عبارت دیگر: این امام معصوم است که به حادثهٔ عاشوراء عزّت و شرف و اعتبار و هویّت خاصّ می‌بخشد، نه اینکه عاشوراء برای امام علیه السّلام شرف و عزّت و آبرو آورده است. و اگر در این حادثهٔ عظما هر فرد دیگری با هر هویّت و شخصیّتی که باشد زمام امور را به دست می‌گرفت و اداره این جریان را بعهده می‌گرفت، دیگر عاشوراء عاشوراء نبود بلکه واقعه‌ای بود مانند سایر وقایع و حادثه‌ای بود همچون سایر حوادث بیشمار تاریخ، که در آن به عدّه‌ای به ناحقّ ظلم و ستم رفته است و آنان مقهور و منکوب عدّه‌ای ستمکار و جنایتکار بوده‌اند.

از اینجاست که ما درمی‌یابیم در هیچ عصری هیچ واقعه‌ای را به واقعه عاشوراء نباید قیاس نمود، و خدای نکرده تعابیری که حاکی از یک نوع وحدت و مشابهت بین این وقایع با واقعهٔ عاشوراء بوجود می‌آورد نباید بکار بست، و از حدود تعیین شده توسّط حضرات معصومین علیهم السّلام نباید تجاوز نمود.

در این تصوّر نابجا و غلط نسبت به ساحت مقدّس حضرت مولی الکونین أبی‌عبدالله الحسین علیه السّلام، حقیقت و شؤون امامت بتمام معنی الکلمه، و کیفیّت ربط امام با مبدأ أعلی و وساطت او بین ذات حق متعال و بین سایر مخلوقاتش (از مُبدَعات و مجرّدات و عالم

طبع و مادّه) و تدبیر تکوینی در همهٔ نفوس اشیاء، و قوام حیات اشیاء ملکی و ملکوتی به نفس قدسی آن حضرت، و ایصال همهٔ مراتب تعیّنات به اصل و حقیقت خود تکویناً و واقعاً بطور کلّی فراموش شده است.

امام علیه السّلام قلب عالم امکان، و سرّ حقیقت تنزّل فیض پروردگار در عوالم مادون ذات حقّ است. مشیّت و تقدیر ارادهٔ الهی توسّط نفس امام علیه السّلام در جمیع عوالم ساری و جاری است؛ در آنجا که ارادهٔ حقّ بر قیام تعلّق گیرد قیام می‌کند ولو اینکه یک نفر همراه و همگام با او نباشد، و در آنجا که ارادهٔ حقّ بر سکوت و سکون تعلّق پذیرد از خود اظهار سلیقه و رویّه نمی‌کند، گرچه تمامی خلائق پشت سر او و در حال انقیاد و اطاعت باشند. او از خود گذشته است و به حقّ پیوسته است، و دیگر از پیش خود نظری ندارد و فکری سوای اراده و مشیّت حقّ در مخیّله او خطور نمی‌کند. فعل او فعل حقّ است و بر فعل حقّ ایراد و اعتراض جائی ندارد.

سکوت امام مجتبی علیه السّلام به همان اندازه مورد رضا و مشیّت حقّ است که قیام سیّد الشّهداء علیه السّلام، بدون یک ذرّه و یا سر سوزنی اختلاف و تفاوت. و اگر جز این باشد در فعل حقّ قبح و شناعت به وجود می‌آید؛ **تَعالَی اللهُ عن ذلكَ عُلُوًّا كبيرًا**. و تا انسان به این حقیقت نرسد دائماً در حال شکّ و تردید و نوسان و اعتراض و ایراد اشکالات واهی و پوچ نسبت به امام معصوم علیه السّلام بسر خواهد برد. و در هر موقعیّتی و مناسبتی (بسته به حوادث و جریانات

مناسب و یا نامناسب آن موقعیّت) حکمی و قضاوتی به مقتضای فهم ناقص و توهّمات و تخیّلات خود نسبت به فعل امام علیه السّلام خواهد نمود، و دائماً دچار تناقض و تضادهای متولّدهٔ از جریانات مشابه در زمینه‌ها و ظروف متفاوت خواهد گردید.

و از این جا به این حدیث شریف نبوی می‌رسیم که فرمود: **الحَسنُ و الحُسینُ إمامانِ، قاما أو قَعَدا!**

یک فرد شیعه به مقتضای فرهنگ اصیل و ناب خود اوّل باید امام را بشناسد، آنگاه به افعال و کردار او توجّه نماید. و لذا مشاهده می‌کنیم بسیاری از بزرگان عصرِ امام علیه السّلام، همچون برادر گرامی آن حضرت جناب محمّد حنفیّه و یا عبدالله بن جعفر طیّار و اُمّ سلمه زوجهٔ مرضیّه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و دیگران، آن حضرت را از اقدام بر قیام برحذر می‌داشتند، امّا آن حضرت توجّهی به نصائح و توصیه‌های آنان نفرمود. درحالیکه مشابه همین واقعه برای فرزند حضرت سجّاد علیه السّلام: جناب زید بن علیّ بن الحسین اتّفاق افتاد، و امام باقر علیه السّلام او را از قیام علیه بنی‌مروان برحذر داشت ولی او نپذیرفت و آن حضرت را متّهم به ترس و عدم جرأت علیه ظلم و ستم خلفاء نمود، و در نتیجه پس از یک نبرد سخت که بین او و لشکریان بنی‌مروان در حومهٔ کوفه رخ داد به شهادت رسید و جسدش چهار سال بر بالای دار نمودار بود.[1]

اگر قرار است امام علیه السّلام همیشه دعوت به جهاد و معارضه

١ـ *کافی*، ج ١، ص ٣٥٦، حدیث ١٦

علیه ظلم کند پس چرا امام باقر علیه السّلام این کار را نکرد؟ و اگر قرار بود سیّد الشّهداء همیشه معارضه و مبارزه با ظلم را سرلوحهٔ برنامهٔ تربیتی و دینی و اجتماعی خود قرار دهد، پس چرا به مدّت ده سال به حکومت معاویه پلید لعنة الله علیه تن در داد و علیه او اعلان جنگ نکرد؟

و اگر گفته شود که: زمانه و شرائط اجتماعی برای یک همچنین قیامی مساعد نبوده است؛ باید نتیجه گرفت: پس فرق بین دو امام گذاردن، و یکی را فطرتاً و ذاتاً طالب صلح و آرامش و سکوت، و دیگری را مبارز و مجاهد و معارض دانستن اشتباهی است فاحش و خطائی است غیر مقبول، که ناشی از جهل و نادانی ما به حقیقت امامت و ولایت است؛ و بقول مولانا جلال الدّین بلخی:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر
گرچه باشد در نوشتن شیر شیر
جمله عالم زین سبب گمراه شد
کم کسی ز ابدال حقّ آگاه شد
همسری با انبیاء برداشتند
اولیاء را همچو خود پنداشتند
این ندانستند ایشان از عِمی
هست فرقی در میان بی منتها
هر دوگون زنبور خوردند از محلّ
لیک شد زان نیش و زین دیگر عسل

هــر دو گــون آهــو گیا خوردند و آب
زیــن یکــی ســرگین شــد و زان مشک ناب
هــر دو نــی خوردند از یک آب خور
ایــــن یکــــی خالــــی و آن دیگــــر شــــکر
صــد هــزاران ایــن چنیــن اشــباه بیــن
فرقشــــــان هفــــــتاد ســــــاله راه بیـــــن[1]

اشتباه ما در این است که می‌آئیم فعل امام معصوم را با فعل عادی و پر از غلط و خطای خود مقایسه می‌کنیم. خیال می‌کنیم چون امام در فلان مقطع و فلان شرائط قیام کرد پس هر کس دیگری می‌تواند این کار را انجام دهد، و یا اگر در فلان مسأله سکوت کرد باید در همه جا ما هم سکوت کنیم، و یا اگر فلان سخن را در برهه‌ای بر زبان آورد ما هم مُجاز به همان قول و کردار خواهیم شد؛ و کلام معصوم را فراموش کرده‌ایم که فرمودند: **لا یُقاسُ بِنا أحدٌ**[2]، «هیچ فردی را نمی‌توان به ما قیاس و تشبیه نمود!».

سیّد الشّهداء فقط در حادثه کربلا تعریف و تفسیر نمی‌شود. حادثهٔ کربلا یکی از هزاران هزار جلوه و ظهور اوست. مسأله کربلا با آن وسعت و عظمت و مراتبی که دارد (که حتّی در تصوّر و تخیّل

۱ـ ***مثنوی معنوی***، دفتر اوّل

۲ـ این روایت در کتب فریقین آمده است: از شیعه در «علل الشّرایع»، «عیون أخبار الرّضا» علیه السّلام، «معانی الأخبار»، «الاختصاص»، «کشف الغمّة» و بعضی از کتب دیگر؛ و از اهل سنّت در «ذخائر العقبی»، «کنز العمّال»، «تاریخ دمشق»، و «ینابیع المودّة لذوی القربی».

کسی نمی‌گنجد) باز در مقایسه با منصب امامت و ولایت و شؤونات یک امام معصوم علیه السّلام یمی است از اقیانوس، و قطره‌ای است از بحار رحمت و فیضان امام علیه السّلام.

اگر سیّد الشّهداء علیه السّلام دارای افکاری همچو افکار ما، و روشی همچو روش و ممشای ما می‌بود، در همان هنگام که در مکّه معظّمه بسر می‌برد و شنیده بود که یزید عدّه‌ای را برای اغتیال و ترور او فرستاده است[۱]، در مکّه می‌ماند و شهادت خود را با ریختن خون خود در حرم الهی و بیت الله الحرام رقم می‌زد تا بدینوسیله قباحت و وقاحت شخصیّت یزید پلید را هرچه بهتر و بیشتر به همه عالم اعلان کند و بگوید: این سفّاک جنایت پیشه آنقدر وقیح و بی‌شرم است که حاضر است حتّی به قیمت هتک حرم امن الهی و مهبط وحی، خون فرزند رسول خدا را بریزد و از هیچ ستم و ظلمی إبا نداشته باشد.

ولی باید دانست که سیّد الشّهداء قبل از هر چیز یک امام است؛ آنهم امام معصوم که: **الَّذینَ أذهَبَ اللهُ عَنهُم الرِّجْسَ أهلَ البیتِ و طَهَّرَهُم تَطهیراً**. و برای او احترام بیت الله الحرام و حفظ حرمت و حریم کعبه معظّمه و خانه خدا از این مقصد مهم‌تر و ارزشمندتر است. او در هر حادثه و پدیده‌ای اوّل خدا را می‌بیند و آخر نیز خدا را می‌بیند؛ بعکس ما که اوّل خود را می‌بینیم و شؤونات و شخصیّت خود را، و بعد با یک رنگ و لعاب الهی می‌خواهیم فعل و عمل خود را به او مرتبط کنیم، و خدا را به عنوان سپر بلا برای پیشبرد مقاصد و اهداف خود

۱ـ ***نفس المهموم***، ص ١٦٣؛ ***مقتل الحسین*** علیه السّلام، مقرّم، ص ١٦٥

بکار گیریم. ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

و یا همچون حضرت مجتبی علیه السّلام که به برادرش سیّدالشّهداء علیه السّلام وصیت فرمود: «راضی نیستم که قطره خونی در تشییع جنازه من ریخته شود». و اینست فرق بین امام علیه السّلام و غیر امام از سایر افراد.

و در اینجاست که دیگر حادثه کربلا صورت دیگری بخود می‌گیرد و از سایر حوادث مشابه ممتاز و جدا می‌گردد. حادثه‌ای با ویژگی‌های خاصّ خود که رهبری آنرا یک امام معصوم علیه السّلام بعهده گرفته است؛ امامی که با هر نفسش و با هر کلامش و با هر قدمش و با هر کردارش مظهر بروز و ظهور اسمی از اسماء کلیّه الهیّه است، و در هر جلوه‌اش جلوه ذات سرمدی نمودار است. و اوست که برای ابد باید اُسوه قرار گیرد، زیرا او خدای مجسّم و مجسّد است، و عبد باید از خدا اطاعت و انقیاد داشته باشد نه از کس دیگر. و از اینروست که حادثه عاشوراء اسوه و الگو است نه فقط در مورد جنگ و مبارزه‌اش، بلکه در هر دقیقه‌اش و هر لحظه‌اش، و در هر طور و جریانش.

سیّد الشّهداء را باید در تمام لحظات حیات مشاهده نمود: در دوران طفولیّت، در دوران جوانی و شباب، در دورانی که با برادر بزرگوارش حضرت امام حسن علیه السّلام در مدینه بسر می‌بردند، و در دورانی که تحت حکومت جائرانه معاویه روزگار می‌گذراندند، و پس از آن تا لحظهٔ شهادت را تماماً و تماماً باید در یک رشته و یک نسق مورد تفسیر و مداقّه قرار داد.

و لذا می‌بینیم که از تمامی معصومین علیهم السّلام نسبت به واقعهٔ عاشوراء سخن بمیان آمده است، و همهٔ آنها به شیعیان در إحیاء این واقعهٔ عظما و منحصر بفرد تاریخ توصیه‌ها و تأکیدهای بلیغ فرموده‌اند. با اینکه از صدر اسلام تا آن زمان و پس از آن وقایعی مشابه در جهاد با کفّار و مشرکین، و یا در معارضه و مقابله با حکّام و خلفاء جور افراد بسیاری به فیض شهادت نائل آمده‌اند، امّا آنچه را که دربارهٔ شخصیّتهای این حادثه گفته شده است با آنان تفاوت چشمگیری داشته است.

آنچه در این نهضت باید مورد توجّه قرار گیرد و بنظر می‌رسد هر دو دیدگاه نسبت به آن غفلت ورزیده‌اند، جهت‌گیری و هدف این قیام و انقلاب است. در دیدگاه دوّم آنچه بیش از همه چیز در این نهضت شاخص و بارز است (بطوریکه سایر مسائل و مبانی فکری و اعتقادی را تحت الشّعاع قرار داده است) مبارزه با ظلم و ستم حکومت جائره بنی‌امیّه و مخالفت با خلافت یزید است؛ و این مسأله به عنوان اصل و هدف در این قیام بچشم می‌خورد. امّا در دیدگاه حقّ و تفسیر صحیح از این نهضت، موضوع معارضه و مخالفت با خلافت جائرانه بنی‌امیّه به عنوان مقدّمه و مَعبری برای وصول به قیام به شعائر دین و احیاء سنن و إعلاء رایت توحید و معرفت است.

پس غرض اصلی و مقصد امام علیه السّلام احیاء احکام و قوانین منسیّه در سنّت جدّش و پدرش می‌باشد و بس، نه چیز دیگر! نه چون حکومتهای جائرانه و غاصبانه بظاهر اسلامی چون خلفاء ثلاثه و

بنی‌اميّه و بنی‌مروان و بنی‌عبّاس که هدف و مقصد أقصای آنان کشورگشائی و توسعه قلمرو حکومت و استیلاء بر مال و جان و ناموس رعايا و استلاب اموال و غنائم ملل می‌باشد.

در ساير حکومتهای اسلامی گرچه شعار، شعار توسعه و تبليغ اسلام است، امّا آنچه در باطن و ضمير سردمداران و زعمای آنان می‌گذرد همان چیزی است که گفته شد، و غير از آن هدفی و مقصودی در سر ندارند و سودائی در ضمير نمی‌پرورانند. و از اينجاست که ما می‌گوئيم: شيعه فقط بايد به عاشوراء نظر بيندازد و عاشوراء را الگو برای تمام حرکات و سکنات و صلح‌ها و ستيزها و تندرويها و کندرويها و اقدامات و احتياطات خود قرار دهد. و آنان که با چشمان دوبين و أحول خود بين اين دو امام (حضرت مجتبی و سيّد الشّهداء عليهما السّلام) تفاوت می‌اندازند سخت در اشتباه و ضلالت افتاده‌اند و در حقّ اين دو بزرگوار راه جفا و ستم پيموده‌اند.

خود آن حضرت در وصيّتش به محمّد بن حنفيّه هنگام خروج از مدينه می‌فرمايد:

إنّی لَمْ أخرُجْ أشِراً و لا بَطِراً و لا مُفسدًا و لا ظالمًا، و إنّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الإصلاحِ فی اُمّةِ جَدّی مُحمّد صلّی الله عليه و آله؛ اُريدُ أن آمُرَ بالمَعروفِ و أنهَی عَنِ المُنكرِ، و أسيرَ بسيرةِ جَدّی و سيرةِ أبی علیّ بنِ أبی‌طالبٍ عليه السّلام.[1]

١ـ *لمعات الحسين*، ص ١١

«من خروج نکردم از برای تفریح و تفرّج، و نه از برای استکبار و بلندمنشی، و نه از برای فساد و خرابی، و نه از برای ظلم و ستم و بیدادگری! بلکه خروج من برای اصلاح امّت جدّم محمّد صلّی الله علیه و آله می‌باشد.

من می‌خواهم امر به معروف نمایم و نهی از منکر کنم و به سیره و سنّت جدّم، و آئین و روش پدرم علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام رفتار کنم.»

بدیهی است در یک چنین شرائطی هدف و غایت اقصای از خلقت و تربیت که وصول به معرفت حضرت حقّ و طلوع خورشید ولایت بر نفوس و قلوب بندگان است محقّق خواهد شد، و این همان چیزی است که سیّد الشّهداء در حادثه عاشوراء به دنبال آن حرکت کرد؛ چنانچه خود حضرتش در این باره می‌فرماید:

أَیُّها النّاسُ! إنّ اللهَ ما خَلَقَ خَلْقَ الله إلاّ لِیَعرِفوهُ؛ فإذا عَرَفوهُ عَبَدوهُ، و استَغْنوا بعبادته عَن عبادة ما سِواهُ.

فقالَ رَجُلٌ: یابنَ رسولِ الله! ما معرفةُ الله عَزّوجلَّ؟

فقالَ: معرفةُ أهلِ کلِّ زمانٍ، إمامَهُ الذّی یجبُ علیهِم طاعَتُهُ.[1]

«ای مردم! بدرستیکه خداوند خلق خود را نیافریده است مگر از برای آنکه به او معرفت و شناسائی پیدا کنند. پس زمانیکه او را بشناسند در مقام بندگی و عبودیّت او برمی‌آیند، و بواسطه عبادت و بندگی او از

۱ـ *همان مصدر*

عبادت و بندگی غیر او از جمیع ماسوی مستغنی می‌گردند.

در اینحال مردی گفت: ای پسر رسول خدا! معرفت خداوند عزّوجلّ چیست؟

حضرت فرمود: معرفت و شناخت اهل هر زمان، امام خود را که واجب است از او اطاعت و پیروی نمایند.»

و همین امتیاز و ویژگی است که موجب شده است شیعه مسأله عزاداری و اقامه مجالس ذکر أباعبدالله علیه السّلام را برای همیشه بعنوان یک شعار حفظ نماید، و از طرف معصومین بر آن تأکید شده باشد.

گرچه اقامهٔ مجالس ذکر اهل بیت علیهم السّلام (چه در موالیدشان و چه در شهادتشان) به عنوان یک سنّت و دستور در فرهنگ تشیّع جای خود را دارد، امّا إقامهٔ مجالس عزای سیّد و سالار شهداء حضرت أباعبدالله علیه السّلام در این میان از ویژگی خاصّی برخوردار است، و همه معصومین علیهم السّلام بلا استثناء شیعیان را موظّف و مأمور به اقامهٔ مجالس عزای آن حضرت نموده‌اند.

أبومحمد هارون بن موسی تلعکبری با سند متّصل خود از صفوان بن مهران روایت می‌کند که امام صادق علیه السّلام به او فرمودند:

وقتیکه خورشید در روز اربعین سیّد الشّهداء علیه السّلام بالا آمد و ساعتی از روز سپری گشت زیارت می‌کنی آنحضرت را و می‌گوئی: **السَّلامُ عَلَی وَلیِّ اللهِ و حَبیبِه ...**[1]

۱ـ *اقبال*، ج ۳، ص ۱۰۱؛ *وسائل الشیّعة*، ج ۱٤، ص ٤۷۸

و نیز در کتاب «کامل الزّیارات» جعفر بن محمّد بن قولویه با سند متّصل خود از زرارة، از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود:

ای زراره بدان! تحقیقاً آسمان به مدّت چهل روز بر حسین علیه السّلام خون گریست، و زمین به مدّت چهل روز تیره و تار گشت، و خورشید به مدّت چهل روز با کسوف و حالت خونرنگ به اندوه و ماتم نشست، و کوهها قطعه قطعه گشت و دریاها به تلاطم درآمد، و ملائکه تا چهل روز بر حسین علیه السّلام گریستند، و هیچ زنی از ما خضاب ننمود و روغن و سرمه استفاده ننمود تا زمانیکه سر عبیدالله بن زیاد را برای ما فرستادند ...[۱]

و نیز با سند خود از جابر، از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمودند:

آسمان پس از حضرت یحیی بن زکریّا جز بر حسین بن علی علیهما السّلام نگریست. و بر حسین به مدّت چهل شبانه روز آسمان بگریه در آمد.[۲]

و نیز در «کامل الزّیارات» با سند متّصل از عبدالخالق، از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که در تفسیر آیه شریفه راجع به حضرت یحیی علیه السّلام ﴿لَمۡ نَجۡعَل لَّهُۥ مِن قَبۡلُ سَمِيّٗا﴾،[۳] «ما قبل از او بر کسی این اسم را نگذاردیم» فرمودند:

۱ـ *کامل الزّیارات*، ص ۸۰، حدیث ٦
۲ـ *همین مصدر*، ص ۹۰، حدیث ۹
۳ـ سوره مریم (۱۹) ذیل آیه ۷

اسم حسین علیه السّلام اختصاص به آنحضرت دارد و کسی قبل از آن حضرت مسمّی به این اسم نبوده است، و نیز یحیی بن زکریّا از این جهت مانند سیّد الشّهداء علیه السّلام می‌باشد و کسی قبل از او به این اسم نامیده نشده است؛ و آسمان بر مرگ کسی نگریست مگر بر آن دو که به مدّت چهل روز بطول انجامید.[۱]

و روایات در این باب بیش از این مقدار می‌باشد که جهت عدم تطویل از ذکر آن صرف نظر گردید.

۱ـ *کامل الزّیارات*، ص ۹۰، حدیث ۸؛ *بحار الأنوار*، ج ٤٥، ص ۲۱۱، حدیث ۲۲

فصل سوّم

اختصاص «أربعین» به سیّد الشّهداء علیه السّلام شعار شیعه است

بسم الله الرّحمن الرّحیم

یکی از شعائر مختصّ شیعه که در هیچ مکتب و ملّتی نظیر و مشابهی برای او نمی‌توان یافت مسأله اربعین حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام است؛ و این از اختصاصات فرهنگ تشیّع است. زیارت مخصوصهٔ آن حضرت در روز اربعین شعار مخصوص شیعه است، و برای هیچ فردی از سایر معصومین علیهم السّلام حتّی برای رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم این مسأله وجود ندارد. زیارت حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام در روز اربعین و اقامه مجلس عزا برای آن حضرت فقط و فقط اختصاص به ایشان دارد!

در کتاب «إقبال»، سیّد بن طاووس با إسنادش به أبی‌جعفر طوسی، و او با إسنادش به امام حسن عسکری علیه السّلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمودند:

عَلاماتُ المؤمنِ خَمسٌ: صَلَواتُ إحدی و خَمسینَ، و زیارةُ الأربعینَ،

و التَّخَتُّم بِالیَمینِ، و تَعفیرُ الجَبینِ، و الجَهْرُ بِبسم الله الرَّحمنِ الرَّحیمِ.[1]

«نشانه‌های مؤمن پنج چیز است: اوّل: نماز پنجاه و یک رکعت (واجب و نافله در طول شبانه روز). دوّم: زیارة اربعین حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام. سوّم: انگشتر در دست راست نمودن. چهارم: پیشانی بر خاک گذاردن. پنجم: بلند گفتن بسم الله الرّحمن الرّحیم در نمازهای جهریّه (صبح، مغرب و عشاء).»

زیارت حضرت سیّد الشّهداء در روز اربعین از مختصّات شیعه می‌باشد، و امام حسن عسکری علیه السّلام آنرا بعنوان شعار و علامت شیعه بیان فرموده‌اند. چنانچه سر بر خاک گذاردن، و بسم الله را بلند گفتن، و نوافل را طبق دستور أئمّه معصومین علیهم السّلام بجای آوردن، و انگشتر در دست راست نمودن نیز از اختصاصات شیعه است.

متأسّفانه امروزه مسأله اربعین از دائره شعار تشیّع و ویژگی‌های او پا فراتر نهاده، و به سایر افراد از هر طبقه و هر مرتبه سرایت نموده است، و به عنوان یک سنّت و روش تخلّف ناپذیر و عادت حتمیّه در بین شیعه در آمده؛ چیزی که حتّی در بین سایر افراد از ملل اسلام وجود ندارد. و خصوصیّت این موضوع و انتسابش به حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام طبعاً از میان رفته است. و این موضوعی است که قطعاً مخالف با مبانی مکتب تشیّع و اصول معتقده مذهب و

١ـ ***إقبال الأعمال***، ج ٣، ص ١٠٠؛ ***عوالی اللئالی***، ج ٤، ص ٣٧، در پاورقی از «مصباح المتهجّد» جزء ثالث، ص ٧٣٠ (فی فضیلة زیارة الأربعین)؛ و نظیر این روایت از امام صادق علیه السّلام نیز نقل شده است.

رِضای اهل بیت علیهم السّلام است.

امتیاز شیعه در پیروی و اطاعت و انقیاد بی‌چون و چرا از امام معصوم است؛ نه چون سایر فِرق اسلامی که با کنار نهادن یکی از دو رکن اساسی ثقلین یعنی عترت رسول خدا، و گرایش به افراد و اشخاص دیگر، طبعاً مسیر و ممشای خود را از شاهراه سعادت و فلاح به بوادی ضلالت و غوایت و مهالک موبقه منحرف نمودند، و با دخالت دادن قیاسات و استحسانات و سلیقه‌های شخصی بکلّی مسیر دین و حیات خود را بر توهّمات و تخیّلات و خرافات بنا نهادند، و زمام امور دین و دنیای خود را به دست جهّال و معاندینی چون أبوحنیفه و غیره بسپردند، و خسران دنیا و آخرت را برای خود اختیار و انتخاب نمودند.

بنابراین رمز فلاح و رستگاری شیعه در متابعت او از سنن و دستورات ائمّه خود می‌باشد و بس! و او هرگز حقّ ندارد در دستورات و مبانی القاء شده از طرف زعمای معصومین علیهم السّلام دخل و تصرّفی بنماید و از حدود تعیین شده در قضایا و موضوعات عبادی و اجتماعی قدمی فراتر بگذارد؛ که اگر بگذارد به همان خسارت و مهلکه دچار خواهد گشت که سایرین در آن مهالک گرفتار آمدند.

شیعه نباید خودسرانه عمل کند و از پیش خود حکمی را کم و زیاد کند؛ و تمام چشم و گوش و حواسّش باید متوجّه مرام و مبانی ائمّه خود باشد و به تلقینات و القاءات عوام توجّه نکند، و برای خوش‌آمدن عوام از اصول موضوعه خود دست بر ندارد، و رضای

خدا و امام زمان أرواحنا فداه را بر مصالح دنیوی و هیاهوهای عالم اعتبار و توهّم و شایعات و رضایت عدّه‌ای نادان و بی‌خبر از مبانی تشیّع ترجیح دهد.

امروزه مسأله اربعین حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام دیگر آن امتیاز و ویژگی و حیثیّت شعارگونه خود را از دست داده است، و در میان مردم بصورت یک امر عادی مانند سایر اربعینیّاتی که برای سایر اموات گرفته می‌شود در آمده است، و در میان سایر ملل نیز دیگر آن توجّه و عطف نظر را ندارد.

جالب توجّه اینکه: بنا بر نقل برخی از آثار، اهل بیت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم پس از ورود به مدینه بیش از سه روز اقامهٔ عزای سیّد الشّهداء را ننمودند، و به سنّت مرسومه و متداوله از زمان رسول خدا اکتفاء نمودند. این مطلب در کتاب «أخبار الزینبیّات» یحیی عبیدلی، متوفّی در سنهٔ ۲۷۷ هجری مذکور است. ناگفته نماند که مؤلّف این کتاب از سادات حسینی، و با چهار واسطه نسب به امام سجّاد علیه السّلام می‌رساند؛ و بزرگان همچون علاّمه حاج شیخ آغا بزرگ طهرانی او را به جلالت قدر و منزلت در کتب خویش ستوده‌اند.

ایشان می‌نویسد: «اهل بیت پس از ورود به مدینه سه روز و سه شب اقامه عزاء نمودند و زنهای بنی‌هاشم و سایر اصناف مردم در این عزاء شرکت نمودند.»[1]

در اینجا مناسب می‌بینم که کلام مرحوم مغفور آیة الله شهید حاج

۱ـ *أخبار الزینبیّات*، ص ۱۱۵

سیّد محمّد علی قاضی طباطبائی تبریزی را در این باره از کتاب ارزشمند «اربعین» ایشان نقل نمایم:

... به این نکته باید در اینجا اشاره کرد که خاندان رسالت در اقامه عزاء بعد از ورود به مدینه برای سیّد الشّهداء علیه السّلام از آداب شرع پا به کنار نگذاشته و از سه روز تجاوز نکرده‌اند، در صورتی که تعزیه سیّد الشّهداء علیه السّلام همیشه هست و برچیده نمی‌شود و سال به سال تجدید خواهد شد. امّا نسبت به سایر اشخاص، شیخ طوسی (ره) در «مبسوط» فرموده: **و یُکره الجُلوسُ للتَّعزیَة یَومَین و ثلاثَة أیّام إجماعًا**[1]. و البتّه عمل به مشهور است و سه روز کراهت ندارد، و اجماع منقول شیخ (ره) حجیّت ندارد؛ چنانچه در اصول فقه کاملاً تحقیق شده است. گرچه در زمان ما مردم در تعزیت و اقامه عزاء بر اشخاصی که از دنیا رحلت می‌نمایند، خصوصاً از طبقه علماء و فقهاء باشد از آداب و دستور شرع به کنار رفته و از حدّ خارج گشته‌اند؛ و روز به روز تشریفات بیجا را زیادتر و زحمات و تضییع اوقات را بیشتر می‌کنند؛[2] انتهی.

راقم سطور گوید: گرچه در اجماع مرحوم شیخ بر کراهت عزاء به مدّت سه روز، همچنانچه مرحوم مغفور صاحب «اربعین» گفته‌اند اشکال و ایراد است، ولی نفس ادّعای شیخ این مطلب را اثبات و تأیید

۱ـ «اجماع علماء بر این است که اقامهٔ مجلس عزاء برای میّت بیش از یک روز کراهت دارد»

۲ـ تحقیق دربارهٔ روز أربعین حضرت سیّد الشّهداء علیه آلاف التّحیّة و الثّناء، پاورقی، ص ۵۸

می‌نماید که: سنّت در زمان ایشان و قبل از ایشان حدّاقلّ بر کمتر از سه روز بوده است نه بیشتر.

شاید گفته شود که: انعقاد مجالس أربعین برای اموات بجهت طلب مغفرت و رحمت، خود سنّتی است پسندیده و هیچگاه مقصود و منظور از این مجالس خدای نکرده معارضه و مقابلۀ با اربعین سیّد الشّهداء علیه السّلام نمی‌باشد؛ بنابراین چه ایرادی دارد که به عنوان طلب مغفرت و اهداء ثواب به روح متوفّی، بازماندگانش به یک چنین امری مبادرت ورزند؟ و چون از طرف شرع مقدّس منعی بر یک چنین مجالس نرسیده است، بنابراین حکم اوّلی بر جواز و عدم منع می‌باشد. چنانچه در همه مواردی که بالخصوص ردع و منعی از ناحیه شرع نرسیده باشد و با اصول کلّیه و قواعد عامّه مذهب منافاتی نداشته باشد، مقتضی قاعده عدم حذر و اباحۀ ظاهریّه می‌باشد.

ولی پاسخ این شبهه آنست که: مقتضای احتیاط در خصوص این مسأله و نیز در موضوعات و مسائل مشابه آن خلاف حکم به اباحه و جواز است، و این مسأله با آنچه در تقریر شبهه بیان گردید متفاوت است.

توضیح مطلب اینکه:

احکام شرعیّه بر اساس مصالح و مفاسد نفس الأمریّه و واقعیّه در جهت تربیت و فعلیّت استعدادهای بشری تدوین شده است. ملاک شارع مقدّس در تشریع قوانین، توافق و تطابق تکالیف شرعیّه بر جهات تکوینی و فطری انسان قرار گرفته است. و گرچه فعل حضرت حقّ از دائره قیاس بر مصالح و مفاسد ـ چنانچه در افعال و کردار ما

چنین است ـ خارج است، ولی این مسأله بمعنای تعلّق اراده و مشیّت او بر امر لغو و عبث نخواهد بود؛ زیرا بمقتضای حکمت بالغه، فعل خدای متعال عین صلاح و صلاح عین فعل او و در مرتبه متأخّر از اراده و مشیّت اوست، نه در مرتبه متقدّم به عنوان علّت غائیه.

بنابراین بمفاد آیه شریفه: ﴿رَبُّنَا ٱلَّذِیٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَیۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ﴾،[1] خلقت انسان از آنجا که منبعث از حکمت بالغهٔ پروردگار است، باید هدایت و تربیتش نیز بر همان اساس در یک میزان و معیار و نسق قرار گیرد تا در حصول نتیجه و وصول به غایت تخالف و تضادّی حاصل نشود.

و چون خلقت انسان در بهترین مرتبه و منزلت و تکوّن در عالم خلق واقع شده است، چنانکه فرمود: ﴿لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَـٰنَ فِیٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِیمٍ﴾،[2] بنابراین طبعاً احکام و تکالیف متشرّعهٔ او نیز باید در بهترین مرتبه از مراتب تصوّر تکلیف قرار گیرد. منتهی با این فرق که اصل تکوّن و نشأت او در بهترین موقعیّت متصوّره بدون اختیار و انتخاب اوست، ولی احکام و قوانین منزَلهٔ از ناحیه پروردگار در ظرف اختیار و انتخاب خود بشر جامه عمل می‌پوشد و او را از مرتبه استعداد به فعلیّت تامّه می‌رساند. و لهذا هیچ فرقی بین این دو جنبه و دو حیثیّت

۱ـ سوره طه (۲۰) آیهٔ ۵۰: «پروردگار ما آن کسی است که خلقت هر ذاتی را مقدّر فرمود و سپس او را هدایت نمود.»

۲ـ سوره التّین (۹۵) آیهٔ ٤: «به تحقیق که ما انسان را در بهترین شکل و قوام خلق نمودیم.»

از جمیع جهات وجود نخواهد داشت، الاّ از حیثیّت تکوین و حیثیّت تشریع؛ بنحوی که شارع مقدّس اگر بمقدار ذرّه‌ای اختیار بشر را در انتخاب فعل مرجوح جائز بشمارد، قطعاً این مسأله با غایت تکوّن و خلقت او منافات خواهد داشت!

بر این اساس آن حکمی از ناحیه شارع ممضی و مرضیّ خواهد بود که صد در صد با خواست و ارادهٔ شارع (بدون سر سوزنی اختلاف و دخالت مصالح و سلیقه‌های شخصی و دنیوی و نفسانی) مطابقت داشته باشد. و از آنجا که خواست و مشیّت شارع عیناً همان ملاکات و مصالح و مفاسد نفس الأمریّه می‌باشد، بنابراین وظیفه و تکلیف انسان آنست که دقیقاً اعمال و رفتارش را با ملاکات کلّیه‌ای که از ناحیه شارع تبیین و تفسیر شده است منطبق نماید. طبیعتاً از آنجا که یک عمل واحد از نقطه نظر ابعاد مختلفِ اغراض و حیثیّتهای متفاوتی که ممکن است داشته باشد و در تحتِ ملاکات مختلفی می‌تواند قرار گیرد، باید در مقام ترجیح و تطبیق ملاکات کلّیه بر آن عمل خارجی رعایت وجوه مرجّحه و قوّت و ضعف آنان را دقیقاً مورد توجّه قرار داد؛ و چه بسا یک فعل در تحت یک شرائطی با خصوصیّتهای ویژه خود مستحسن، و همان فعل در شرائط متفاوت قبیح باشد.

با توجّه به مطالب گذشته باید اکنون ببینیم نظر اسلام نسبت به مسأله اربعین چگونه است، و شارع مقدّس چه سنّتی را برای اقامهٔ مجالس ترحیم تعیین نموده است، و بخصوص نسبت به اربعین با چه دیدگاهی می‌نگرد؟

مرحوم شهید در کتاب «لمعه» در بحث حِداد (ترک زینت برای زنان) روایتی از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل می‌کند که فرمود:

لا یَحلُّ لامرأَة تؤمنُ بالله و الیَومِ الآخرِ أن تَحِدَّ علَی مَیّتٍ فَوقَ ثَلاثِ لَیالٍ إلاّ علَی الزَّوجِ أربَعَة أشهُرٍ و عَشْرًا.[1]

«جائز نیست بر زنی که به خدا و روز بازپسین ایمان و اعتقاد داشته باشد اینکه برای مرده‌ای ترک زینت کند بیش از سه شب، مگر برای شوهر خویش که باید چهار ماه و ده روز ادامه دهد.»

سپس شهید ادامه می‌دهد:

و لا حِدادَ علَی غَیرِ الزَّوجِ مُطلقًا، و فی الحَدیثِ دلالةٌ علَیه؛ بَل مُقتَضاهُ أنَّه مُحَرَّمٌ، و الأولَی حَمْلُه علَی المُبالغةِ فی النَّفیِ و الکرَاهَة.[2]

«ترک زینت بر غیر زوج مطلقاً وجود ندارد، و در حدیث نیز بر این مطلب اشاره شده است؛ بلکه مقتضای حدیث اینست که حِداد حرام است، ولیکن بهتر اینست که بگوئیم حرمت از روایت استفاده نمی‌شود بلکه کراهت شدید مقصود است.»

در این روایت چنانچه مشهود است، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم عزای بر میّت را سه روز قرار داده، و پس از سه روز دیگر عزائی وجود ندارد.

و نظیر این روایت در «المدوّنة الکبری» ج ۲، صفحه ٤٣٢ از

۱ـ *الرّوضة البهیّة فی شرح اللمعة الدمشقیّة*، ج ٦، ص ٦٣
۲ـ *همین مصدر*، ص ٦٤

عايشه زوجه رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم نقل شده است كه حضرت فرمودند:

لا يَحِلُّ لِمؤمنَةٍ تَحِدُّ علَى مَيّتٍ فَوقَ ثَلاثَةِ أيّامٍ.

«جائز نيست براى زن مؤمنه كه بيش از سه روز در عزاى مرده‌اى ترک زينت كند.»

همينطور در كتاب «مبسوط»[۱] شيخ طوسى نيز اين روايت نقل شده است.

مرحوم صدوق نيز از امام محمّد باقر عليه السّلام روايت مى‌كند كه فرمود:

يُصنَعُ لِلميِّتِ مَأتَمُ ثَلثَةِ أيّامٍ مِن يَومِ ماتَ.[۲]

«براى متوفّى سه روز مجلس عزاء و مصيبت بايد برپا كنند، از روزى كه فوت نموده است.»

و از امام صادق عليه السّلام نقل شده است كه: پيامبر اكرم صلّى الله عليه و آله و سلّم (وقتى جعفر بن أبى‌طالب شهيد شد) امر فرمود به دخترش فاطمه زهراء سلام الله عليها اينكه: به خانه بنت عُمَيس و ساير زنان و اقارب او برود و تا سه روز براى آنان غذا طبخ نمايد؛ و از اين زمان عزاء به مدّت سه روز در بين مسلمين سنّت گرديد.[۳]

و امام صادق عليه السّلام فرموده است: هيچ فردى نمى‌تواند براى مردهٔ خويش ترک زينت كند بيش از سه شب، مگر زنى كه شوهرش

۱ـ *المبسوط فى فقه الاماميّه*، ج ٥، ص ٢٦٥؛ و *المبسوط*، سرخسى، ج ٦، ص ٥٨

٢،٣ـ *من لا يحضره الفقيه*، ج ١، ص ١٨٢، حديث ٥٤٥ و ٥٤٩

از دنیا رفته باشد تا اینکه عدّه‌اش تمام شود.[۱،۲]

علاّمه مجلسی رحمة الله علیه در «بحار» گفته است:

و أمّا استحبابُ بَعث الطّعامِ ثَلاثةَ أيّامٍ إلَی صاحبِ المصيبةِ فَلا خلافَ بَينَ الأصحابِ فی ذلكَ؛ و فيه إيماءٌ إلَی اسْتحبابِ اتّخاذِ المَأتمِ ثَلاثةً بَل علَی اسْتحبابِ تَعاهُدهم و تَعزيتِهم ثلاثةً أيضًا، فإنّ الإطعامَ عنه يَدلُّ علَی اجْتماعِ النّاسِ للمُصيبةِ.[۳]

۱ـ همان مصدر، حدیث ۵۵۰

۲ـ «المحاسن» ص ٤١٩ (باب الاحکام فی المأتم) حدیث ۱۸۹: عنه، عن أبیه، عن سعدان، عن أبی‌بصیر، عن أبی‌عبدالله علیه السّلام قال: **يَنبغی لصاحبِ الجنازةِ أن يُلقَی رداءَهُ حتّی يُعرَف. و يَنبغی لجيرانه أن يُطعَموا عنهُ ثلاثةَ أيّام.** و حدیث ۱۹۰: عنه، عن أبیه، عن حمّاد بن عیسی، عن حریز، عن زرارة، عن أبی جعفر علیه السّلام قال: **يُصنَعُ للميّتِ الطّعامُ للمأتَمِ ثلاثةَ أيّام بيَومِ ماتَ فيه.** و حدیث ۱۹۱: عنه، عن أبیه، عن محمّد بن أبی‌عمیر، عن هشام بن سالم عن أبی‌عبدالله علیه السّلام قال: **لَمّا قُتل جعفرُ بن أبی‌طالب أمرَ رسولُ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فاطمةَ علیها السّلام أن تَتّخذَ طعامًا لأسماء بنت عُميس ثَلاثةَ أيّام و تأتيها و تُسلّيها ثلاثةَ أيّام، فَجَرَتْ بذلكَ السّنّةُ أن يُصنَعَ لأهلِ المصيبةِ ثلاثةَ أيّامٍ طعامٌ.** و حدیث ۱۹۲: عنه، عن أبیه، عن محمّدبن أبی‌عمیر، عن حفص بن البختری عن أبی‌عبدالله علیه السّلام قال: **لمّا قُتل جعفرُ ابن أبی‌طالب أمرَ رسولُ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فاطمةَ علیها السّلام أن تأتی بأسماءَ بنت عمیس هی و نساؤُها و تُقيمَ عندها ثلاثًا و تَصنَع لها طعامًا ثلاثةَ أيّام.**

«الأمالی» للشیخ الطوسی، ص ٦٥٩: قال: و بهذا الإسناد، عن هشام، عن أبی‌عبدالله علیه السّلام قال: **لمّا ماتَ جعفرُ بن أبی‌طالب علیه السّلام، أمرَ رسولُ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فاطمةَ علیها السّلام أن تَتّخذَ طعامًا لأسماءَ بنت عميس، و ياتيها نساؤها ثلاثةَ أيّام، فجرَت بذلك السّنةُ من أن يُصنعَ لأهلِ البيت ثلاثةَ أيّام.**

۳ـ ***بحار الأنوار***، ج ۷۹، ص ۷۱

«در استحباب فرستادن غذا به مدّت سه روز برای صاحبان عزاء همهٔ فقهاء اتّفاق نظر دارند؛ و از این مسأله نیز استحباب اقامه مجلس عزاء به مدّت سه روز آشکار می‌شود؛ و اطعام صاحبان عزاء در این سه روز دلالت دارد بر اینکه مردم در این سه روز در خانه صاحب مصیبت اجتماع می‌نمایند.»

سپس کلام شهید اوّل را از «ذِکری» و نیز روایت رسول أکرم و امام صادق علیهما السّلام را نقل می‌کند که فرمودند: عزاداری برای متوفّی فقط سه روز می‌باشد.

و نیز شیخ أبوالصّلاح حلبی در این باره می‌گوید:

مِن السُّنَة تَعزیةُ أهله ثلاثةَ أیّامٍ و حَمْلُ الطّعامِ إلیهم. [1]

«سنّت اینست که تا سه روز از هنگام وفات برای طلب مغفرت و تسلیت مجلس ترحیم بپا دارند و برای صاحبان مصیبت غذا ببرند.»

و نیز از کتب اهل سنّت در کتاب «إرشاد السّاری لشرح الصحیح البخاری» وارد است:

بابُ حَدِّ المرأةِ علَی غیرِ زَوجها:

قالَ: حدَّثَنا مسدد، حدَّثنا بشرُ بن المفضّلِ، حدَّثنا سلمةُ بنُ علقمةَ عن محمّدِ بن سیرینَ قالَ: تُوُفّیَ ابنٌ لِاُمِّ عَطیّةَ رضی الله عنها، فلمَّا کانَ الیومُ الثّالثُ دَعَتْ بِصُفرَةٍ فتمسَّحَتْ بِه و قالتْ: نُهینَا أن نَحُدَّ أکثَرَ مِن ثَلاثٍ إلاّ بِزَوجٍ. [2]

۱ـ *الکافی فی الفقه*، ص ۲٤۰

۲ـ *إرشاد السّاری لشرح صحیح البخاری*، ج ۲، ص ۳۹٦

«اُمّ عطیّه فرزند پسری داشت که فوت نمود، آنگاه که روز سوّم سپری گشت مادرِ طفل مادّه‌ای را که برای تزیین و رنگ دستان بکار می‌بردند آورد و با آن دستهای خود را تزیین کرد و گفت: از جانب رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم دستور داده شده است که بیش از سه روز در عزاء نباشیم مگر برای شوهر.»

و نیز از زینب دختر أبی سلمَه نقل می‌کند که گفت:

زمانی که خبر مرگ أبوسفیان از شام به مدینه رسید، اُمّ حبیبه (دختر أبوسفیان) تا سه روز مجلس عزا و اجتماع بپا داشت، و در روز سوّم با مادّه تزیین کننده‌ای صورت و دستان خود را تزیین نمود و گفت: من نیازی به این کار نداشتم، و آنچه مرا بر آن داشت که انجام دهم این بود که خود از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود:

جائز نیست بر زنی که ایمان به خدا و روز بازپسین دارد که بیش از سه روز برای مرده‌ای عزاداری نماید و خود را به هیئت و شمایل صاحب مصیبت درآورد، مگر برای شوهر خود که آن چهار ماه و ده روز می‌باشد.

و نیز زینب راوی حدیث می‌گوید:

وقتی برادر زینب بنت جَحْش وفات نمود برای تسلیت به منزل زینب رفتم، دیدم صدا زد: برایم عطر بیاورید! سپس خود را از آن عطر معطّر ساخت و گفت: من احتیاجی به استعمال عطر و بوی خوش فعلاً ندارم، و فقط بدین جهت الآن عطر زدم زیرا از رسول خدا صلّی

الله علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود بر فراز منبر: جائز نیست زنی که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد، برای شخص متوفّی بیش از سه روز عزاداری نماید، مگر برای شوهر که مدّت آن چهار ماه و ده روز است.[۱]

از مجموع این روایات، و کذلک سیرهٔ مستمرّه در زمان رسول خدا و نیز پس از آن در بین مسلمین مسلّم می‌شود که: سنّت پیامبر اسلام و شرع مقدّس در موضوع عزاداری و برپائی مجالس ترحیم برای متوفّی فقط سه روز بوده است نه بیشتر! و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم تهدید فرموده است زنی را که بیش از سه روز برای شخصی اقامه عزاء نماید. و در بین مسلمین این سنّت رائج بوده است و هیچ تغییر و تحوّلی در زمان ائمّه علیهم السّلام ننموده است.

مرحوم نراقی در کتاب شریف «مستند الشّیعه» در بحث **تعزیه** چنین می‌گوید:

... و عَنِ الکافی و الحَلبی و الشّهید و أکثرِ المتأخّرینَ التَّحدیدُ بثَلاثةِ أ یّام، لما مِن أنّ المأتَم أو الحِدادَ أو صُنعَ الطّعامِ لأهلِ المَیّت ثَلاثةُ أیّامٍ، و لا دلالةَ فیها، و إن کانَ المأتَمُ بِمَعنی الإجتماعِ فی المَوت؛ نَعَم یَدلُّ علَی جوازِ الاجتماعِ و الجُلوسِ لَهُم فی الثَّلاثة.[۲]

«از کافی و حلبی و شهید و بیشتر متأخّرین مجلس عزاء و مصیبت

۱ـ *همان مصدر*، ص ۳۹۷

۲ـ *مستند الشّیعة*، ج ۳، ص ۳۱۳

به سه روز تحدید شده است؛ زیرا مأتم (مجلس عزاء) و ترک زینت و حمل غذا برای صاحبان مصیبت به مدّت سه روز در روایت آمده است. ولیکن بر این مطلب دلیلی وجود ندارد، گرچه «مأتم» در واقع بمعنای اجتماع افراد است بجهت فوت و مرگ فردی. بلی از روایت استفاده جواز اجتماع و شرکت در مجلس عزاء در این مدّت سه روز می‌شود.»

با توجّه به مطالب گذشته در این کلام مرحوم نراقی اشکال و تأمّل به نظر می‌رسد، زیرا:

اوّلاً: چنانچه خود ایشان اشاره کردند، حمل غذا برای صاحبان عزاء و ترک زینت و تشکیل مجلس ختم و ترحیم به مدّت سه روز بهترین و روشنترین دلیل است بر اینکه شارع مقدّس بر سه روز نظر داشته است و نه بیشتر، و الاّ می‌فرمود: تا هر وقت مجالس عزاء برقرار باشد مستحبّ است برای صاحبان عزاء غذا برده شود، و یا اینکه ترک زینت کنند. زیرا این مسأله کاملاً واضح است که هیچگاه صاحب عزاء با وجود تشکیل مجلس ترحیم و ارائه موقعیّت مصیبت، خود را تزیین نمی‌کند و بر خلاف حال و هوای مصیبت خود را در نمی‌آورد؛ مگر اینکه بخواهد از حیطه عرف و عادت جامعه خارج شود و راهی جز راه و سنّتی سوای سنّت عقلائیّه در پیش گیرد. پس اینکه شارع می‌فرماید: جائز نیست برای زن که بیش از سه روز ترک زینت کند، قطعاً به دلالت التزام عرفی در مقام تحدید و تعیین مدّت عزاء و مصیبت است؛ و تعجّب است که چطور این مطلب بدین وضوح و روشنی از ایشان مخفی مانده است.

ثانیاً: مناسبت حکم و موضوع اقتضاء می‌کند که مجلس عزاء در موقعیّت تعزیه و حزن و اِلم منعقد گردد، نه در وضعیّت سرور و ابتهاج و نشاط و انبساط؛ و مقتضای حزن و اِلم و مصیبت عدم تزیین و ترک آراستن و استعمال بوی خوش و عطر است. پس چه اینکه گفته شود: جائز نیست بیش از سه روز مجلس عزاء برای متوفّی بگیرند، و یا اینکه گفته شود: جائز نیست بیش از سه روز ترک زینت و استعمال بوی خوش شود، هر دو یک معنی و مفهوم را دارد؛ زیرا مجلس مصیبت با مجلس عروسی و عید و سرور تفاوت ماهوی دارد؛ چنانچه فردی در مجلس عروسی بخواهد لباس سیاه بپوشد و خود را به زینت و عادات عرف در نیاورد، چقدر قبیح است!

ثالثاً: اینکه ایشان می‌فرمایند: از روایت استفاده می‌شود جواز اجتماع و شرکت جهت عزاء در این مدّت سه روز، باز محلّ نظر و اشکال است. زیرا جواز اجتماع و شرکت در مجلس جهت ترحیم و طلب مغفرت و تسلیت به بازماندگان خود فی حدّ نفسه یک امر ممدوح و پسندیده است و جوازش نیازی به دلیل خاصّ شرعی ندارد؛ زیرا به حکم عقل و عموم نقل: ﴿خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ﴾[1]، و همچنین مطلوبیّت نفس ترحیم و تسلیت و زیارة الإخوان و تحبیب، قطعاً مجالی برای شکّ در جواز انعقاد اینگونه از مجالس باقی نمی‌گذارد و حکم شارع به جواز، لغو و عبث خواهد

۱ـ سوره الأعراف (۷) آیهٔ ۱۹۹: «عفو را پیشهٔ خود ساز و امر به معروف نما و از جاهلان دوری گزین!»

بود. بنا بر این لحاظ، اخراج حکم و کلام شارع از لغویّت و عبثیّت مقتضی آنست که بگوئیم: قطعاً شارع در جهت تحدید و تعیین مدّت عزاء و مصیبت حکم را بیان نموده است، و اگر بیش از این مدّت نیز مطلوب شارع می‌بود دیگر این تحدید معنائی نمی‌داشت، بلکه می‌فرمود: هر که می‌خواهد تا هر مدّتی که برای او میسّر است این مجالس را امتداد دهد و هر چه بیشتر بهتر؛ در این صورت هم دست افراد برای تشکیل این مجالس باز، و هم ثواب بیشتری نصیب آن متوفّی خواهد شد.

بنابراین تعیین شارع در یک چنین موقعیّتی، که نفس انعقاد مجلس نه تنها هیچ محذوری نه شرعاً و نه عقلاً و عرفاً نداشته است بلکه مطلوب و ممدوح نیز می‌باشد، دلالت بر عدم رضایت و مبغوضیّت تشکیل مجلس را بیش از مدّت سه روز می‌فهماند؛ و باید از سنّت و دستور شارع تخطّی ننمود و به آنچه او امر فرموده است بدون کم و زیاد عمل نمود.

متأسّفانه امروزه در بسیاری از مسائل از جمله مسأله مرگ و احکام و امور عرفیّه مترتّب بر آن ما به بیراهه می‌رویم و به دستورات شرع چنانچه باید و شاید توجّه نمی‌نمائیم، و مقتضیات عالم آخرت را با اعتباریّات عالم هوی و نفس امّاره به یک دیده و منظر می‌نگریم، و حقائق را با توهّمات در یک کفّه قرار می‌دهیم.

تشییع و تدفین باید عبرت‌آمیز باشد و انسان را به یاد موت و حساب و کتاب و عقبات پس از مرگ بیندازد. توجّه مشیّعین در

تشییع فقط باید بر مسأله مرگ متمرکز گردد، و اموری که موجب انصراف آنان بجهات دیگر از اعتبارات، مثل آوردن دسته‌های گل و صفهای شیپور و طبل و پرچم، و خواندن اشعار و مدح و ثنای متوفّی و امثال اینها تماماً بر خلاف نظر شارع مقدّس است.

و لذا وارد است که امام صادق علیه السّلام فرمودند:

إذا أنتَ حَمَلتَ جنازَةً فَكُن كأنّكَ أنتَ المَحمولُ، و كأنّكَ سَألتَ رَبَّكَ الرُّجوعَ إلى الدُّنيا ففَعَلَ؛ فَانْظُرْ ماذا تَستأنِفُ![1]

«چون جنازه‌ای را بسوی قبرستان حمل می‌کنی تو خود را چنین پندار که جنازه محمول هستی، و چنین پندار که تو از پروردگارت مسألت نموده‌ای که ترا به دنیا برگرداند و خداوند دعای تو را مستجاب نموده و به دنیا بازگردانیده است؛ حال ببین چگونه در اعمال خود استیناف می‌کنی و تدارک مافات می‌نمائی!»

در «أمالی»، شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السّلام از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت کرده است که فرمود: **أكْيَسُ النّاسِ مَن كانَ أشدَّ ذِكراً لِلمَوتِ.**[2]

«زیرک‌ترین و با فطانت‌ترین افراد بشر کسی است که یاد نمودن او از مرگ قوی‌تر و شدیدتر باشد.»

باید تشییع جنازه انسان را به فکر موت و آخرت بیندازد و از اعتبارات و تعلّقات بیرون آورد و حقیقت دنیای گذرا و جهان ابدی

۱ـ *كافی*، ج ۳، ص ۲۵۸؛ و كتاب الزّهد، ص ۷۷
۲ـ *أمالی*، صدوق، ص ۲۷

آخرت را برای انسان زنده کند. مردم باید در تشییع به ذکر **لا إله إلاّ الله** بپردازند و از سرودن و سر دادن شعارها و تعابیر دور کننده از مقصد و غایت مسیر انسان پرهیز کنند. امّا از آنجا که ما در عالم تعیّنات و اعتبارات چنان غوطه‌ور شده‌ایم که ذهن و حواسّ و قلب ما را تماماً از این توهّمات و تخیّلات پر کرده است، دیگر جائی برای نفوذ روزنه‌ای بسوی ابدیّت و عالم حقائق باقی نمانده است. و لذا تصوّر می‌کنیم که بعد از فوت هم همان زر و زیورها و برق و یراق‌ها و همان شؤونی که در دنیا با آن روزگار خود را سپری کردیم باید باقی و مستمرّ بماند؛ و هیچ نفهمیده‌ایم که عالم اعتبارات با مرگ ما دیگر سپری شده است و بین ما و آن تعیّنات فاصله‌ای به طول زمین و آسمان قرار گرفته است.

مرحوم والد علاّمه آیة الله سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی رضوان الله علیه در این باره در جلد اوّل کتاب ارزشمند «معاد شناسی» می‌فرماید:

در دنیا می‌پنداشتید که آخرت هم به دنبال دنیا و متشکّل به شأنی از شؤون دنیاست؛ وصیّت کردید جناب آقای فلان مقبرهٔ مرا آینه‌کاری کند و سنگ مرمر قیمتی بر روی قبر نهد، و فرش و اثاث مقبره را آبرومندانه تهیّه کند، دو گلدان هم پیوسته روی قبر بگذارد، یک دست مبل ممتاز هم گرداگرد آن بچیند، یک دسته گل تازه هم هر شب جمعه نثار قبر من بنماید.

اینها بدرد نمی‌خورد؛ اینها زینت‌های عالم غرور است نه عالم ملکوت. مرده بسوی ملکوت می‌رود، چیزی باید برای او هدیه کرد که بکار او آید.

فرزندان صالح العمل، صدقهٔ جاریه، علمی که از خود باقی گذارده و مردم از او بهره‌مند می‌شوند، انفاق به فقراء و مستمندان، دستگیری از بیچارگان، تربیت و رسیدگی به یتیمان، نشر علم و تقوی در میان جامعهٔ مردم، اقامهٔ نماز و قرائت و تدبّر قرآن و طلب غفران برای او مفید است.

و این زینتها علاوه بر آنکه فائده ندارد برای او ضرر هم دارد. دسته گل بردن برای مرده و نثار قبر او نمودن بدعت و حرام است. زینت کردن قبور بدین اشکال مذکور حرام یا حدّاقل مکروه است به کراهت شدید ه؛ و اینها مرده را رنج می‌دهد. این تجمّلات مقبره‌ها بدین کیفیّت خلاف دستور اسلام است.

ولی ما چون در دنیا هستیم خیال می‌کنیم شؤون آخرت هم همانند شؤون دنیاست؛ و این غلط است. می‌گوید: مرا در مقبره دفن کنید، من از زمین بدون سقف می‌ترسم! خیال می‌کند آنجا هم مثل اینجاست که اگر او را در اطاق سقف دار دفن کنند محفوظ است، امّا اگر او را روی زمین هموار به خاک بسپارند باران و برف او را آزار می‌دهد و حرکت مردم بر روی مزار او، او را آزرده می‌کند.

زهی جهالت! روح را فرشتگان به عالم برزخ بردند و بدن در میان قبر خوراک ماران و موران شد. تمام افراد بشر را این جهالت از پا در آورده، و قرآن کریم فریاد کرده است: ﴿وَضَلَّ عَنكُم مَّا كُنتُمْ تَزْعُمُونَ﴾.[1]

آن خیالات و اوهام شما نابود شد و در تیه ضلال به خاک عدم

۱ـ سوره الأنعام (٦) ذیل آیهٔ ٩٤

کشیده شد؛[۱] انتهی کلام مرحوم والد قدّس سرّه.

از اینجا معلوم می‌شود که اینهمه تأکید بر رفتن به قبرستان و زیارت اهل قبور به چه منظوری است و برای چیست! قبرستان باید ساده و بی گل و گیاه و درخت و بناء باشد تا موجب توجّه و عبرت گردد. اگر در قبرستان درختکاری و گل‌کاری کنند ذهن از توجّه به مرگ به این ظواهر منعطف خواهد شد و این خلاف نظر شارع است و مردود می‌باشد.

مردم تصوّر می‌کنند که اگر قبرستان بی‌آلایش و بدون تزیین و آئین باشد مردگان را ترس و وحشت فرا می‌گیرد و از غربت و تنهائی نگران خواهند شد؛ و لذا می‌خواهند آنانرا چونان زندگی دنیا به این امور مشغول سازند تا وحشت تنهائی از آنان رخت بربندد و از وجود محیطی سبز و باصفا احساس غربت نکنند. غافل از اینکه شخصی که به دیار ابدی رفته است تازه چشمش به حقائق عالم ملکوت و خصوصیّات آن باز شده است، و آن عیش و نوش و فرح و انبساط در دنیا دیگر در آنجا وجود ندارد. عیش و نوش آن عالم در مسائل دیگری است؛ در قرائت فاتحه است نه در درخت‌کاری و گل‌کاری قبور، در انفاق و صدقات است نه در عمران و تزیین قبرستان. درست مانند مریضی که به بیماری خطرناکی دچار گشته و اطرافیان بجای مراجعه به طبیب و عمل به نسخه و مداوا او را به پارک و باغ و مراکز تفریح و تفنّن ببرند. رفتن به این مراکز در شرائط فعلی دردی از او

۱ـ *معاد شناسی*، ج ۱، ص ۲٦۸

دوا نمی‌کند، بلکه بر رنج و اِلم او می‌افزاید و او را نابود می‌کند.

حال ما می‌خواهیم همان تصوّرات غلط و فهم نادرست خود را به مسائل و امور اموات سرایت دهیم. چون خود از قبرستان وحشت می‌کنیم قبور را به گل و گیاه می‌آرائیم تا از ترس و وحشت ما بکاهد.

متأسّفانه امروزه قبرستان ما به همه چیز شباهت دارد غیر از جایگاه مردگان و مدفن درگذشتگان، و این بسیار مایه تأسّف و تألّم است؛ و لذا اینگونه قبرستانها دیگر موجب عبرت نخواهد شد و انسان را به فکر و یاد جهان دیگر نخواهد انداخت. صفهای گل فروشی در کنار قبرستان انسان را بیشتر به یاد مجالس تفریح و تفنّن می‌اندازد تا به زیارت اهل قبور، و این کار قطعاً خلاف نظر شارع است و باید بطور کلّی ترک شود.

از جمله اموری که باز مع الأسف به فرهنگ ما در این مسأله رسوخ و نفوذ پیدا نموده است، کیفیّت برگزاری مجالس ترحیم و فاتحه است.

مجالس ترحیم امروزه از یک مجلس طلب مغفرت بصورت سنّتی و مطابق با شیوه و روش اولیاء دین، به یک مجلس تئاتر و هنرپیشه‌گی تغییر ماهیّت و جهت داده است. و گردانندگان آن عبارتند از مدیران و ذاکر و منبری که همه در راستای این مقصد و منظور گام برمی‌دارند. در این مجالس بجای توجّه به آخرت و قرائت فاتحه، به تعیّنات و امور اعتباری متوفّی پرداخته می‌شود. و اصل و نسب و عشیرهٔ او را به رخ افراد می‌کشانند؛ و اینکه فلان فرزندش مثلاً پزشک

معروف و یا صاحب منصبی کذا و کذا، و فلان فرزند دیگرش مدیر و وزیر و غیره، و مدارکش در زمان حیات این چنین، و رسم و اعتبارش در میان اقران چنین و چنان بوده است. و اگر خدای نکرده منبری و یا ذاکر در این مسأله کوتاهی نمایند و حقّ شؤون متوفّی و بازماندگان را آنطور که باید و شاید بجای نیاورند مورد عتاب و عقوبت و کم لطفی صاحبان عزا قرار خواهند گرفت! و دیگر از آنان در مجالس بعدی دعوت بعمل نمی‌آورند؛ و بجای او سراغ فرد شایسته دیگری می‌روند که بتواند حقّ مطلب را ادا کند و بازماندگان را در مقابل سایر اشخاص روسفید و سربلند گرداند!

گذاردن جام و قدح، و پذیرائی از اشخاص با انواع میوه‌ها و شیرینی‌ها تماماً این مجالس را از هدف اصلی دور و به ظواهر خلاف نظر شرع متوجّه می‌گرداند؛ ولذا خلاف نظر شارع است. سکوت و ایستادن برای تعظیم مقام متوفّی از سنن راه یافته غرب است و شرعاً حرام می‌باشد. در اسلام برای این منظور امر به سکوت و یا ایستادن و فاتحه خواندن نیامده است. اگر انسان نشسته باشد باید همانطور فاتحه بخواند و اگر ایستاده باشد باید همانطور فاتحه بخواند.

تغییر عنوان «ترحیم» و «مغفرت» به «بزرگداشت» نیز از امور مذمومه و خلاف است. آنچه به ما از اسلام و سخنان اولیاء دین رسیده است طلب مغفرت و ترحیم و تعزیت بازماندگان و تسلّی خاطر و نفوس صاحبان عزا و مصیبت است، نه بزرگداشت و گرامی‌داشت و امثال این الفاظ و عبارات. بزرگداشت یعنی چه؟ آن

مسکین از دنیا رفته و الآن دارد با هزار درد و مشکل و مصیبت دست و پنجه نرم می‌کند، آنوقت ما در دنیا برای او بزرگداشت می‌گیریم و او را گرامی می‌داریم! بزرگداشت و تعظیم و تکریم باید در زمان حیات او انجام شود که آنهم سراسر اعتبار و توهّم و تخیّل است؛ نه در زمان ممات او که دیگر کار از کار گذشته است، و دیگر نه بزرگی وجود دارد و نه بزرگداشتی، نه اعتباری و نه معتبری! الآن وقت حساب است نه عمل، وقت کشف حقائق است نه امور تخیّلیّه و توهّمیّه! الآن از نماز و روزه و حجّ و انفاق و امر به معروف و صداقت و امانت و اخلاص در عمل سؤال می‌کنند، نه از یال و کوپال و وزارت و وکالت و مدیریّت و مال و منال! الآن از عمل به تکالیف در دنیا سؤال می‌کنند، و اینکه تا چه حدّ در امور زندگی و اجتماعی رضای الهی را مدّ نظر قرار داده است، نه از درجه و سردوش و لباس و غیره!

در اینجاست که آن اصل کلّی و قانون تطبیق افعال بر ملاکات شرعیّه اقتضا می‌کند که تمام این امور را بر خلاف رضای شرع و از مبتدعات نفس امّاره و سلیقه‌های جاهلی بدانیم و آنها را کنار بگذاریم.

و نیز از جمله امور مذمومه شرکت زنان در مراسم تشییع و تدفین است که از ناحیه اولیای دین به شدّت مردود شده است، و سنّت در اسلام بر خلاف این روش بوده است. امّا متأسّفانه امروزه مشاهده می‌کنیم که برخلاف سنّت در میان شیعه این مسأله رواج دارد، و خلاف آن بدعت و امری ناصواب شمرده می‌شود و از اصول مسلّمه

معاشرت‌ها و روابط اجتماعی به حساب می‌آید.

روایات در این باب از اولیای دین مورد اتّفاق شیعه و اهل تسنّن می‌باشد،[1] و متأسّفانه آنها در این مسأله به سنّت عمل نموده و ما از قافله عقب مانده‌ایم؛ و آنگاه خود را تابع و مطیع و شیعهٔ مکتب و سنّت رسول خدا می‌دانیم! درحالیکه باید خود پیشاپیش همهٔ ملل و اقوام قرار گرفته، پیشتاز عمل به دستورات و مبانی رسول خدا باشیم و نگذاریم که مخالفین و منحرفین از مکتب اهل بیت علیهم السّلام بر ما خرده گیرند و ما را به إعمال سلیقه‌های شخصی و اِدخال ما لیس فی الدّین متّهم نمایند.

کنار گذاردن روش و ممشای رسول خدا و عمل ننمودن به دستورات و احکام و مبانی آن حضرت، و إعمال نظریّه و سلیقه شخصی بر طبق مصالح دنیا و نفس امّاره و خوش آمدن عوام، آخرت را به دنیا فروختن است و خسران را به سعادت و فلاح ترجیح دادن. و به همان اندازه که مخالفین، بر خلاف دستور صریح خدا و رسولش طبق امیال دنیوی و خواست نفس امّاره، عترت و اهل بیت را به

۱ـ «خصال» ص ۵۸۵؛ «وسائل الشّیعة» کتاب الطهارة، أبواب صلوة الجنازة، باب ۳۹، حدیث ۳؛ و أبواب الدّفن، باب ٦۹، حدیث ۳ و ٤ و ۵؛ و ج ۲۰، کتاب النکاح، أبواب مقدّمات النکاح و آدابه، باب ۱۲۳، حدیث ۱، ص ۲۲۰؛ «مسند أحمد» ج ۵، ص ۸۵، «صحیح البخاری» ج ۱، ص ۸۰؛ «صحیح مسلم» ج ۳، ص ٤۷؛ «السّنن الکبری» ج ٤، ص ٦۳ و ص ۷۷؛ «مجمع الزوائد» ج ۳، ص ۲۸؛ «کنز العمّال» ج ١٦، ص ۳۹۱، حدیث ٤۵۰۵۸؛ «الجامع الصغیر» ج ۲، ص ٤٦۲، حدیث ۷٦۵۵ و ۷٦۵٦

کناری نهادند و به دنبال افراد دیگری به راه افتادند و از مسیر حقّ و صراط مستقیم تخطّی نمودند و مشمول سخط خدا و غضب رسول او واقع گردیدند، خدای نکرده اینطور نباشد که ما هم به صرف متابعت از دستور رسول خدا بر قبول ولایت و امامت ائمّه هدی صلوات الله علیهم اجمعین دل خوش نموده و از سنّت آن حضرت در سایر مسائل تخطّی بنمائیم که در هر صورت مخالفت، مخالفت است. و اگر مخالفین بگویند: شما که اینقدر سنگ اتّباع و اطاعت از دستور رسول خدا مبنی بر إمارت و خلافت و ولایت اهل بیتش را به سینه می‌زنید و آنگاه به سایر دستورات و سنّت او عمل نمی‌کنید، چه جوابی باید بدهیم؟!

و از آنجا که روشن شد سنّت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در انعقاد مجالس ترحیم به چه صورت است، در اسلام ما مسأله‌ای به نام «هفت» و «اربعین» و «سال» نداریم؛ بنابراین مخالفت این مجالس با روش و سنّت اسلام بخوبی روشن می‌شود.

امّا مسأله «هفت» و «سال» که قطعاً در اسلام هیچ اسم و رسمی از آن بچشم نمی‌خورد. مع الأسف این سنّت غلطِ مجالس سنویّه در بین فرهنگ شیعه (بخصوص ایرانیان) از اصول مسلّم و تخلّف‌ناپذیر گردیده است.

سالگرد در فرهنگ اصیل شیعه فقط اختصاص به معصومین علیهم الصّلوة و السّلام دارد؛ و ما در هیچ اثری چه تاریخی و چه روائی سراغ نداریم که ائمّه علیهم السّلام امر به تشکیل مجالس سنوی

برای اصحاب خود کرده باشند؛ و فقط نسبت به تشکیل مجالس تذکّر از جهت إحیاء ذکر اهل بیت تأکید شده است.

من باب مثال: امام باقر علیه السّلام وصیّت فرمودند که پس از شهادتشان به مدّت ده سال در منی از مسائلی که خلفاء جور بر آن حضرت وارد آوردند برای مردم صحبت شود.[۱] و کذلک راجع به حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام آنقدر روایت است که به حدّ تواتر می‌رسد.[۲] و حتّی اگر در آثار مرویّه تأکید بر اقامهٔ مجالس اهل بیت نشده بود، باز به همان ملاک (إحیاء ذکر اهل بیت علیهم السّلام) باید حکم به الزام اقامهٔ مجالس آنان (چه در موالید و چه در شهادتشان) بنمائیم؛ و در این مسأله جای هیچ شکّی در فرهنگ تشیّع نمی‌باشد.

امّا امروزه می‌بینیم برای افراد مجالس سنوی می‌گیرند و تا امتداد تاریخ آنرا ادامه می‌دهند. حتّی اگر استخوانش سالهای سال بپوسد و تبدیل به خاک گردد باز دست از سر آن متوفّی برنمی‌دارند. البتّه مشخّص است که صاحبان این مجالس هیچ دلشان به حال آن متوفّی نسوخته است، بلکه فقط منافع خود را در استمرار این مجالس ملاحظه می‌کنند، و حیات و بقاء خود را در انعقاد و ادامه این مجالس می‌بینند؛ و تصوّر می‌کنند که با تعطیل این مجالس، دیگر یاد و ذکر آن متوفّی نسیاً منسیّاً خواهد شد، و بالتَّبَع افرادی که از قِبَل این متوفّی به

۱ـ «کافی» ج ۵، ص ۱۱۷؛ «من لا یحضره الفقیه» ج ۱،ص ۱۸۲؛ «تهذیب» ج ٦، ص ۳۵۸؛ «بحار الأنوار» ج ٤۹، ص ۲۲۰

۲ـ «کامل الزّیارات» ص ۱۰۰؛ «بحار الأنوار» ج ٤٤، ص ۲۷۸؛ و نیز «اقناع اللائم علی اقامة المآتم»

منافع دنیوی و مصالح دنیوی دست می‌یافتند، دیگر آنها هم از بین خواهند رفت؛ و لذا به هر وسیله‌ای و با هر حیله و جان کندنی سعی می‌کنند که اسم و یاد متوفّی را با بهانه‌های مختلف و در موقعیّتهای متفاوت زنده نگه دارند!

سورهٔ شریفه تکاثر که می‌فرماید: ﴿أَلْهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ * حَتَّىٰ زُرْتُمُ ٱلْمَقَابِرَ﴾[1]، ناظر به این دسته از افراد می‌باشد. شیعه باید فرهنگ خود را بر سنّت رسول الله استوار نماید تا **اوّلاً** از برکات متابعت و اتّباع سنّت الهی بهره‌مند گردد، و **ثانیاً** دستاویز به دست مخالفین و معارضین تشیّع ندهد، و قلم و بیان آنان را در طعن و اعتراض به تشیّع باز نگذارد.

و امّا مسأله اربعین قطعاً از مسأله هفت و سال أشنع و أقبح است؛ زیرا علاوه بر عدم وجود خبر و اثری از ائمّه علیهم السّلام بر اقامهٔ اربعین برای مردگان، این قضیّه از شعارها و اختصاصات شیعه است و فقط و فقط به حضرت أباعبدالله الحسین ارواحنا فداه تعلّق دارد و بس!

اگر قرار شود که اقامهٔ مجالس اربعین برای مردگان به صورت یک سنّت و ادب مؤکّد درآید، دیگر چگونه می‌توان آنرا برای سیّد الشّهداء بعنوان یک شعار و علامت و امتیاز درآورد! و اگر از ناحیه شرع برای اقامهٔ اربعین نسبت به سایر افراد رجحانی می‌بود، پس چرا این رجحان برای سایر ائمّه علیهم السّلام، بلکه رسول خدا

۱ـ سوره التّکاثر (۱۰۲) آیهٔ ۱ و ۲: «کثرت طلبی و افزون خواهی شما را به لهو و امور بیهوده و پوچ وادار ساخته است.»

صلّی الله علیه و آله و سلّم نبود؟ با اینکه از هر جهت این بزرگواران ألیَق و أولی بودند در این مسأله. و حتّی إقامه مجالس ذکر اهل بیت علیهم السّلام که این همه راجع به آن تأکید شده است، اقتضاء می‌کرد که اربعین أئمّه علیهم السّلام را هم بپا داریم و از فیوضات و برکاتش بهره‌مند گردیم؛ با اینکه هیچ اثری از ائمّه نسبت به این موضوع به چشم نمی‌خورد.

و این مسأله نشان می‌دهد که اقامهٔ اربعین قطعاً برای غیر سیّد الشّهداء علیه السّلام مورد رضایت آنان نبوده است؛ زیرا آنان امر به احیاء ذکر و تشکیل مجالس نموده‌اند ولی نسبت به اربعین هیچ سخن نگفته‌اند.

و اگر گفته شود که: اقامهٔ مجالس اربعین برای اموات در صورتی که صرفاً جهت طلب مغفرت و رحمت باشد نه به داعی و غرض دیگر، و به عبارت دیگر: جهات معنوی و عبادی موضوع برای متوفّی مدّ نظر قرار گیرد نه اعتبارات و منافع دنیوی ـ چنانچه گذشت ـ در این صورت چه اشکالی بر این مجالس مترتّب می‌شود و چه منعی از ناحیه شارع متوجّه آن خواهد شد؟

پاسخ این سخن آنست که **اوّلاً**: چه فرقی بین اربعین یا ثلاثین و یا خمسین و غیره خواهد بود؟ و به چه جهت حتماً باید برای متوفّی رأس چهل روز مجلس گرفت؟ و اگر قرار است مجلس یادبود و تذکّری باشد چرا در رأس ۳۰ روز و یا پنجاه روز این مسأله انجام نشود؟

ثانیاً: عبادت از بنده در وقتی پذیرفته و مقبول است که مطابق با

دستور و امر الهی باشد، نه سر خود و از پیش خود. و شرط اساسی در صحّت عبادت، موضوع تقرّب و انقیاد است؛ و این دو مسأله متفرّع بر جهت و حیثیّت توقیفیّه و تعبدیّه آن است. و تا عبادتی از ناحیه شارع به ما نرسد اتیان آن بدعت و ضلالت و حرام است؛ و گرچه هزار بار قصد قربت و رجاء داشته باشد باز آن عمل هیچ ارزشی از ناحیه شارع نخواهد داشت.

بلی، اگر چنانچه مسأله به نحوی برای مکلّف پیش آید که از یکطرف رجحان فعل در نزد او محرز گردد و یا حدّاقلّ محتمل باشد، و از طرف دیگر دلیل قاطع شرعی بر رجحان نداشته باشد، در اینصورت انجام فعل به داعی ثواب و رجاء تقرّب مانعی ندارد. ولی اگر فعلی نه تنها واجد رجحان محتمل عقلی نبوده، بلکه بلحاظ وجود قرائن و شواهدی عقلاً و نقلاً مرجوح باشد، در اینصورت دیگر داعی تقرّب و رجاء ثواب منتفی بوده، و انجام آن منافی با نظر و رضایت شارع خواهد بوده، یا باطل و یا قطعاً دارای کراهت شدیده می‌باشد.

و اتّفاقاً مسأله اربعین از همین قبیل است. زیرا اگر این عمل از ناحیۀ شارع ممضا و مرضیّ می‌بود، قطعاً در طول بیش از دویست و پنجاه سال زمان امامت و ولایت معصومین علیهم الصّلوة و السّلام به این موضوع توجّه می‌شد، و از ناحیۀ آنان نسبت به این مطلب توصیه و سفارش می‌شد؛ درحالیکه ابداً این چنین نبوده است، و حتّی یک مورد هم نه تصریحاً و نه اشارةً اسمی از این مسأله برده نشده است! درحالیکه این موضوع از موضوعاتی نیست که ظرف وقوع آن پس از

زمان حضرات معصومین علیهم السّلام بوده باشد؛ بلکه درست برعکس از موضوعاتی است که هر سال و ماه و هفته برای آنها و اصحاب آنها و اقوام آنها پیش می‌آمده است، و در عین حال هیچ اثری از اینکه آنان اصحاب را تشویق و ترغیب و یا حدّاقلّ مجاز در تشکیل این مجلس دانسته باشند وجود ندارد. و بنابراین می‌توان به ضرس قاطع ادّعا کرد تشکیل مجلس اربعین برای فوت شدگان مورد رضایت حضرات معصومین علیهم السّلام نبوده است، و نظر آنان بر انحصار أربعین برای حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام می‌باشد.

در اینجا این رساله را به پایان می‌بریم، و گرچه موضوع اقتضای بسط بیشتر در جهات مختلفی را می‌نمود امّا بلحاظ رعایت عدم تطویل به آنچه مذکور شده است اکتفاء می‌گردد؛ امید است پیروان مکتب ولایت و تشیّع با تأسّی به سنّت سنیّه رسول خدا و ائمّه هدی صلوات الله علیهم اجمعین دست از این رسم و آئین خدا ناپسندانه و غیر مرضیّ اولیاء دین بردارند، و هدف و غایت کردار و افعال خود را بر پیروی و اطاعت از مرام و ممشای قویم و صراط مستقیم ائمّه هدی علیهم السّلام قرار دهند، که هدایت و فلاح فقط و فقط در اطاعت و اختیار محض از فرامین و دستورات آن بزرگواران می‌باشد و بس.[۱]

۱ـ وسائل الشّیعة، ج ۲۷، ص ۷۰، باب ۲۷، حدیث ۲۵:
و عن علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن أبن أبی‌عمیر، عن عبدالرّحمن بن الحجّاج، عن هاشم صاحب البرید قال: قال أبو عبدالله علیه السّلام ـ فی حدیث ـ : **أما إنّه شرٌّ علیکم أن تَقولوا بِشیءٍ ما لَم تَسمعوهُ مِنّا!** ⇦

ربَّنا ا جعلْنا مِن شیعةِ أمیرِالمؤمنینَ و الأئمّةِ المعصومین علیهم السّلام و الذّابیّنَ عنهم، و لا تُزِغ قلوبَنا بعدَ إذ هدیتَنا و هَب لنا من لدنك رحمةً إنّك أنتَ التوّاب الرّحیم، الحمدُ للّه الذّی هَدانا لهذا و ما کُنّا لِنهتدیَ لولا أن هدانا الله.

و السّلامُ علینا و علی جمیع عبادِ الله الصالحین و رحمة الله و برکاته

شب جمعه، چهاردهم صفر ١٤٢٦ هجری قمری

مشهد مقدّس رضوی علی ثاویه آلاف التّحیّة و السّلام

سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی

⇐ و حدیث ٣٢ ص ٧٣: و فی کتاب «فضل الشّیعة» عن أبیه، عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن علیّ، عن عاصم بن حمید، عن أبی‌إسحاق النحویّ قال: سمعت أبا عبدالله علیه السّلام یقول: ... **فَوَالله لَنُحبّکُم أن تَقولوا إذا قلنا، و تَصمتوا إذا صمتنا، و نحنُ فیما بینَکم و بینَ الله، ما جعلَ اللهُ لأحد خیراً فی خلاف أمرنا!**

و حدیث ٣٤ ص ٧٤: محمّد بن الحسن الصفّار فی «بصائر الدّرجات» عن العبّاس بن عامر، عن حمّاد بن عیسی، عن ربعی، عن فضیل قال: سمعتُ أبا جعفر (علیه السّلام) یقولُ: **کلُّ ما لَم یخرجْ مِن هذا البیتِ فهو باطل.**

فهرست منابع

فهرست منابع

القرآن الكريم: المدينة المنوّرة (خط عثمان طه)

الإتّحاف بحبّ الأشراف: الشيخ عبدالله بن محمّد بن عامر الشّبراوى الشافعى، افست از طبع المطبعة الادبية بمصر، الطبعة الثانية، منشورات الرضى، قم، سنة ١٣٦٣ شمسى.

إحياء علوم الدّين: أبى حامد محمّد بن محمّد الغزالى، ٥ ج، دارالمعرفة للطباعة و النشر، بيروت ـ لبنان.

أخبار الزينبيّات: أبى الحسين يحيى بن الحسن بن جعفر الحجّة بن عبيدالله الأعرج بن الحسين الأصغر بن الإمام السجّاد عليه السّلام، نشره و قدّم له مقدّمة محمّد الجواد الحسينى المرعشى النجفى، خط: عبدالرّحيم افشار زنجانى، بى‌تا.

الأخبار الطّوال: أبى حنيفة أحمد بن داوُد الدينورى، تحقيق عبدالمنعم عامر، أعادت طبعه بالأُوفست مكتبة المثنى ببغداد.

الاختصاص: محمّد بن محمّد بن النعمان العكبرى البغدادى (الشيخ المفيد) صحّحه و علّق عليه على اكبر الغفّارى، منشورات جماعة المدرسين فى الحوزة المقدسة فى قم.

إختيار معرفة الرجال (رجال كشّى): الشيخ أبى جعفر محمّد بن الحسن ابن على الطوسى، صحّحه و علّق عليه و قدّم له حسن المصطفوى، انتشار دانشگاه مشهد (دانشكده الهيّات و معارف اسلامى، مركز تحقيقات و مطالعات)، ١٣٤٨ شمسى.

إرشاد السّارى لشرح صحيح البخارى: أبى العباس شهاب الدّين أحمد ابن محمّد القسطلانى، دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع، طبعة جديدة

بالأوفست عن طبع المطبوع بالطبعة الكبرى الأميريه ببولاق مصر، ١٣٠٤ هجريه قمريه.

الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرّة فى السنة: السيّد رضى الدين على بن موسى بن جعفر بن طاوس، المحقّق: جواد القيومى الاصفهانى، مركز النشر التابع لمكتب الاعلام الإسلامى، ٣ ج، الطبعة الثانية، ١٤١٨ هجريّه قمريّه.

إقناع اللاّئم على إقامة المآتم: السيد محسن الأمين العاملى، التحقيق و المراجعة محمود البدرى، نشر مؤسسة المعارف الاسلاميّة، الطبعة الاولى، ١٤١٨ هجرية قمرية.

الأمالى (أمالى الشيخ الصدوق): أبى جعفر محمّد بن على بن الحسين بابويه القمى، قدّم له الشيخ حسين الأعلمى، منشورات مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، الطبعة الخامسة، بيروت ـ لبنان ١٤٠٠ هـ. ق.

الأمالى (أمالى الشيخ الطوسى): أبى جعفر محمّد بن الحسن الطوسى، تحقيق قسم الدراسات الإسلاميّة، مؤسسة البعثة، دار الثقافة، الطبعة الاولى، ١٤١٤ هـ. ق.

امام شناسى: علاّمه آية الله العظمى حاج سيّد محمّد حسين حسينى طهرانى، ١٨ ج، انتشارات حكمت، چاپ دوّم، ١٤٠٥.

الامامة و السياسة (المعروف بتاريخ الخلفاء): أبى محمد عبدالله بن مسلم ابن قتيبه الدينورى، افست از طبع سال ١٣٨٨ هجرى، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابى الحلبى و أولاده بمصر، منشورات الرضى، زاهدى قم ـ ١٣٦٣ هـ. ش.

بحارالأنوار: علاّمه شيخ محمّد باقر مجلسى، دارالكتب الاسلاميّة (مرتضى آخوندى)، طهران، ١١٠ ج.

تاریخ الخلفاء: عبدالرّحمن بن أبی بکر بن محمّد بن سابق الدین، الخضیری السیوطی، طبع میمینة مصر ۱۳۰۵ ه. ق.

تاریخ مدینة دمشق: أبی القاسم علی بن الحسن بن هبة الله بن عبدالله الشافعی (المعروف بابن عساکر) دراسة و تحقیق: علی شیری، ۷۰ ج، دارالفکر، الطبع ۱٤۱۵ ه. ق.

تحقیق دربارهٔ روز أربعین حضرت سیّد الشّهداء علیه آلاف التحیّة و الثناء: محمّد علی قاضی طباطبائی، طبع تبریز ـ ایران. ۱۳۹۳ ه. ق.

تراثنا (مجلة): نشرة فصیلة تصدرها مؤسسة آل البیت لأحیاء التراث، العددان ۵۰ ـ ۵۱ السنة الثالثة عشر ۱٤۱۸ ه. ق.

تفسیر البرهان (البرهان فی تفسیر القرآن): السیّد هاشم بن السیّد سلیمان ابن السیّد إسماعیل بن السیّد عبدالجواد الحسینی البحرانی، دارالکتب الاسلامیة، ۵ ج. الطبعة الثانیة، قم ـ ایران.

تفسیر مجمع البیان (مجمع البیان فی تفسیر القرآن): الشیخ أبوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، وقف علی تصحیحه و تحقیقه و التعلیق علیه الحاج السیّد هاشم الرسول المحلاتی، ۵ ج، دار احیاء التراث العربی، بیروت ـ لبنان ۱۳۷۹ ه. ق.

تهذیب الأحکام: أبی جعفر محمّد بن الحسن الطوسی (الشیخ الطوسی)، التحقیق: السید حسن الخرسان، تصحیح الشیخ محمّد الآخوندی، ۱۰ ج، دارالکتب الاسلامیة، الطبعة الرابعة، ۱۳٦۵ ه. ش.

جامع الأخبار: المؤلف من علماء القرن السابع، مقدمة و تصحیح الشیخ حسن المصطفوی، مرکز نشر الکتاب، طهران. ۱۳۸۲ ه. ق.

الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر: جلال الدین عبدالرّحمن بن أبی‌بکر السیوطی، ۲ ج، دارالفکر ـ بیروت، الطبعة الأولی، ۱٤۰۱ ه. ق.

الخصال: أبی جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، صحّحه و علّق علیه علی اکبر الغفاری، منشورات جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة، قم.

دیوان خواجه حافظ: مولانا شمس الدّین محمّد حافظ شیرازی، با تصحیح و اهتمام حسین پژمان، کتابفروشی فروغی.

ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی: الحافظ محبّ الدین أحمد بن عبدالله الطبری، عن نسخة دارالکتب المصریة، و نسخة الخزانة التیموریه، عنیت بنشره مکتبة القُدسی، ١٣٥٦ هـ. ق، مصر.

رجال کشّی ⇐ اختیار معرفة الرجال.

الردّ علی المتعصّب العنید المانع من ذمّ یزید: أبی الفرج عبدالرّحمن ابن علی (الشهیر بابن الجوزی) تحقیق الشیخ محمد کاظم المحمودی، الطبعة الأُولی، ١٤٠٣ هـ. ق.

رسالۀ سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم: علاّمه آیة الله العظمی سیّد مهدی بن سیّد مرتضی الطباطبائی النجفی، با مقدّمه و شرح علاّمه آیة الله العظمی سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی، انتشارات حکمت. ١٤١٣ هـ. ق.

الروضة البهیّة فی شرح اللمعة الدمشقیّه: (اللمعة الدمشقیّة) للشهید محمّد بن جمال الدّین مکّی العاملی (الشیهد الأول) و الشرح للشهید زین الدین الجبعی العاملی (الشهید الثانی) تصحیح و تعلیق السید محمّد کلانتر، ١٠ ج، دارالعلم الإسلامی، بیروت.

الزّهد: حسین بن سعید الکوفی الأهوازی أبی محمد، من اعلام الرّوات للقرن الثانی و الثالث الهجری ـ تحقیق و إخراج و تنظیم میرزا غلامرضا عرفانیان، الناشر: السید أبوالفضل الحسینیان، الطبعة الثانیة، ١٤٠٣ هـ. ق

سؤال فی یزید بن معاویة: أحمد بن تیمیه، تحقیق صلاح الدین المنجدّ،

دارالکتاب الجدید، بیروت، الطبعة الثالثه، ۱٤۰۵ هـ . ق.

سفینة البحار و مدینة الحکم و الآثار: الشیخ عباس القمّی، تحقیق مجمع البحوث الاسلامیة، تقدیم و إشراف علی اکبر الهی خراسانی، الطبعة الأُولی. مؤسسة الطبع و النشر فی الآستانة الرضویة المقدسة، ایران ـ مشهد.

السنن الکبری: أبی بکر احمد بن الحسین بن علی البیهقی، ۱۰ ج، دارالفکر ـ بیروت.

شرح العقائد النسفیّة: سعد الدین مسعود بن عمر بن عبدالله التفتازانی الهروی الشافعی الخراسانی مع حاشیة الکستلی، طبع استانبول ـ ۱۹۷٦ میلادی.

صحیح البخاری: أبیعبدالله محمّد بن ابراهیم البخاری الجعفی، دارالفکر، بیروت، ۸ ج.

صحیح مسلم: مسلم بن الحجاج بن مسلم القشیری النیسابوری، دارالفکر ـ بیروت، ۸ ج.

عدّة الداعی و نجاح الساعی: احمد بن فهد الحلّی، صحّحه و علّق علیه احمد الموحدی القمی، کتابفروشی وجدانی، قم.

علل الشرایع: أبی جعفر الصدوق محمّد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابوبه القمّی، قدّم له السید محمّد صادق بحرالعلوم، الطبعة الثانیة، داراحیاء التراث العربی للنشر و التوزیع.

عوارف المعارف: شهاب الدین عمر السهروردی، [ملحق احیاء علوم الدین: أبی حامد محمّد بن محمّد الغزالی] ۵ ج، دار المعرفة للطباعة و النشر، بیروت ـ لبنان.

العواصم من القواصم: أبی بکر ابن العربی المالکی، تحقیق محبّ الدین الخطیب، المطبعة السلفیّة، الطبعة الثانیة، ۱۳۷۱ هـ . ق.

عوالى اللئالى الغريزية فى الأحاديث الدينية: محمّد بن على بن ابراهيم الاحسائى المعروف بابن أبى جمهور، تحقيق الحاج آقا مجتبى العراقى، الطبعة الأُولى ١٤٠٣ مطبعه سيد الشهداء، قم ـ ايران.

عيون أخبار الرضا عليه السلام: أبى جعفر الصدوق محمّد بن على بن الحسين بن بابويه القمّى، عنى بتصحيحه و تذييله السيد مهدى الحسينى اللاجوردى، انتشارات جهان.

الكافى: أبى جعفر محمّد بن يعقوب بن اسحاق الكلينى الرازى، صحّحه و علّق عليه على اكبر الغفارى، دار الكتب الاسلامية، الطبعة الثالثة، ١٣٨٨، ٨ ج.

الكافى فى الفقه: أبى الصلاح الحلبى، تحقيق الشيخ رضا استادى، مكتبة أميرالمؤمنين عليه السلام، ١٤٠٣ هـ . ق، اصفهان.

كامل الزيارات: أبى القاسم جعفر بن محمّد بن قولويه، صحّحه و علّق عليه العلاّمة الشيخ عبدالحسين الامينى التبريزى، المطبعة المباركة المرتضويّة فى النجف الأشرف ١٣٥٦.

كشف الغمّة فى معرفة الأئمّه: أبى الحسن على بن عيسى بن أبى الفتح الأربلى و علّق عليه الحاج السيّد هاشم الرسولى، مكتبة بنى هاشمى ـ تبريز، ١٣٨١ هـ . ق.

لسان العرب: أبى الفضل جمال الدين محمّد بن مكرم ابن منظور الافريقى المصرى، دار صادر ـ بيروت ١٠ ج.

لغت نامۀ دهخدا: على اكبر دهخدا.

لمعات الحسين: حضرت علاّمه آية الله العظمى حاج سيّد محمّد حسين حسينى طهرانى، طبع پنجم، انتشارات علاّمۀ طباطبائى. مشهد مقدس، ١٤٢١ هـ . ش.

مثنوی معنوی: بخط میرخانی، مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی.
مجمع الزوائد و منبع الفوائد: نور الدین علی بن أبی بکر الهیثمی، دارالکتب العلمیة ـ الطبعة ۱٤۰۸ هـ . ق، بیروت ـ لبنان ۱۰ ج.
المحاسن: أبی جعفر احمد بن محمد بن خالد البرقی، عنی بنشره و تصحیحه و التعلیق علیه السید جلال الدین الحسینی المشتهر بالمحدث، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۳۰ـ هـ . ق.
المدوّنة الکبری: أبی‌عبدالله مالک بن أنس الاصبحی، المطبعة العادة مصر ـ ٦ ج.
مرصاد العباد: نجم الدین أبوبکر بن محمّد بن شاهاور بن انوشروان رازی معروف به دایه، به اهتمام محمد امین ریاحی، انتشارت علمی و فرهنگی، چاپ سوّم ۱۳٦٦، هـ . ش.
المبسوط فی فقه الامامیة: أبی جعفر محمّد بن الحسن بن علی الطوسی، صحّحه و علّق علیه السید محمد تقی الکشفی، عُنیت بنشره: المکتبة المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریّة، چاپ سوّم، ۸ ج.
المبسوط: شمس الدّین السرخسی، تحقیق جمع من الأفاضل، دارالمعرفة، بیروت ۱٤۰٦ ـ ۳۰ ج.
مستند الشیعه فی احکام الشریعة: أحمد بن محمد مهدی النراقی، تحقیق مؤسسة آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، مشهد ـ الطبعة الأولی ۱٤۱۹، هـ . ق، ۱۹ ج.
مسند أحمد: أحمد بن حنبل ، دار صادر ـ بیروت، لبنان، ٦ ج.
مصباح المتهجّد: أبی جعفر محمّد بن الحسن بن علی بن الحسن الطوسی، الطبعة الأولی ۱٤۱۱ هـ . ق، مؤسسة فقه الشیعة، بیروت ـ لبنان.
معاد شناسی: حضرت علاّمه آیة الله العظمی حاج سیّد محمّد حسین

حسينى طهرانى، طبع ششم، ١٤١٧ هـ . ق ـ انتشارات علاّمه طباطبائى، ١٠ ج.
معانى الأخبار: أبى جعفر الصدوق، محمّد بن على بن الحسين بن بابويه القمى، عنى بتصحيحه على اكبر الغفارى، انتشارات اسلامى وابسته به جامعۀ مدرسين حوزۀ علميه قم ـ ١٣٦١ هـ ش.
مقاتل الطالبيّين: أبو الفرج على بن الحسين بن محمد بن أحمد بن عبدالرّحمن بن مروان بن عبدالله بن مروان المعروف بأبى الفرج الاصفهانى، قدّم له و أشرف على طبعه كاظم المظفر، الطبعة الثانية ـ مؤسسة دارالكتاب للطباعة و النشر، قم ـ ايران.
مقتل الحسين (عليه السّلام) **أو حديث كربلا**: السيد عبدالرزاق الموسوى المقرّم، قدّم له ولد المؤلف المغفور له محمد حسين المقرّم، منشورات الشريف الرضى.
مكارم الأخلاق: رضى الدين أبى نصر الحسن بن الفضل الطبرسى، قدّم له و علّق عليه، محمد الحسين الأعلمى، منشورات مؤسّسة الأعلمى للمطبوعات، بيروت ـ لبنان، الطبعة السادسة ١٣٩٢ هـ ق.
مناقب آل ابى طالب: أبى جعفر رشيد الدين محمد بن على بن شهر آشوب السروى المازندرانى، مؤسسة انتشارات علاّمة ـ قم ٤ ج.
المنح المكيّة فى شرح الهمزيّة: أحمد بن على بن حجر الهيثمى المكّى، طبع المطبعة البهيّة المصريّة، ١٣٠٩ هـ . ق.
من لا يحضره الفقيه: أبى جعفر الصدوق، محمّد بن على بن الحسين بن بابويه القمى، صحّحه و علّق عليه على اكبر الغفارى، الطبعة الثانية، منشورات جماعة المدرسين فى الحوزة العلميّة فى قم المقدسة.
النصال الخارقة لنحور المارقه: السيد حسن آل المجدّد الشيرازى، طُبع ضمن مجلة «تراثنا» العددان ٥٠ ـ ٥١.

نفس المهموم فی مصیبة سیّدنا الحسین المظلوم (علیه السّلام): المحدث الحاج الشیخ عباس القمّی، تحقیق الشیخ رضا أُستادی، منشورات مکتبة بصیرتی، قم، ۱٤۰۵ هـ . ق.

وسائل الشّیعة (تفصیل وسائل الشّیعة الی تحصیل مسائل الشریعة): الشیخ محمد بن الحسن الحرّ العاملی، تحقیق مؤسسة آل البیت علیه السّلام لاحیاء التراث، الطبعة الأُولی ۱٤۰۹ هـ . ق، ۳۰ ج.

ینابیع المودّة لذوی القربی: الشیخ سلیمان بن ابراهیم القُندوزی الحنفی، تحقیق السیّد علی جمال أشرف الحسینی، الطبعة الأُولی دار الأُسوة، ۲ ج.